

این کار در ایران نمی‌شود، منم که نمیتوانم از این کارها بکنم، بعلاوه این حرفها را کی میگوید؟ گفت دوستانی که با من مربوط هستند گفته‌اند. گفته‌اند به فلانی بگوئید که خوب است برود با حزب حزب کمونیست شوروی، صحبت بکند و موافقت آنها را جلب بکند باقی کارها را ما درست میکنیم. گفتم من این کارها را نمیتوانم آقا، برو بگو که اگر حزب کمونیست اتحاد شوروی میخواهد از این مطالب صحبت بکند خودشان به من بگویند ببینم چه میگویند و مطلب چیست. باین ترتیب پیشنهادهای او را رد کردم اما نفهمیدم این کدام جریان بود.

البته این جریانها کارهایشان را میکنند و بعد گزارش پاک شده و تمیز شده و آرایش شده را در آخرین مرحله به حزب میفرستند که ما به این نتیجه رسیدیم و باید اینطور بشود تا کدماشان موفق بشود.... من که نمیدانم، من مکانیسم اینها را بلد نیستم که شما از من می پرسید. این سئوالات را میکنید و اینها را هم ضبط میکنید و پس- فردا یک چیزی از میان آن درمیآید. اینکه نمیشود، به من مربوط نیست، من اصلاً وارد این جریانات نیستم....

سؤال : آیا کسانی مثل شما که با کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ارتباط دارند اتفاق نیافتاده که بگویند مثلاً "نظر ما اینست ولی کسان دیگری از جاهای دیگری میآیند و اینها دیرکتیوها را میآورند؟

جواب : یعنی حزب کمونیست شوروی تحقیق کند که این نظریات را کی آورده؟ اینجوری که نمیآیند بروند بگویند که ما دلمان مسی خواهد اینجوری باشد. وزارت خارجه خودش با کمیته مرکزی و با پولیت بورو مربوط است، و من تا جایی که احساس میکنم بعد از اینکه تصمیمی گرفت یک گزارشی تهیه میکنند و به پولیت بورو میفرستد. البته آنجا هم اشخاصی دارند که دنبالش را بگیرند.

سؤال : مشکلاتی که ما داشته‌ایم هیچوقت بی ارتباط با شوروی نبوده، برای اینکه شورویها همیشه حزب توده سیاست‌های او را تأیید میکنند.

جواب : حزب توده را که باید تأیید کنند، حزب توده را همه احزاب اگر قبول دارند که این حزب یک حزب طبقه کارگر است، بایستد

تا تأیید نکنند. منتها صحبت سیاست های حزب توده چیز دیگری است. مثلاً "آیا کمیته" مرکزی حزب کمونیست فرانسه سیاسی را که در ایران واقع شده تأیید میکند؟ من معتقدم تأیید نمی کند. ولی با وجود اینها اگر مراجع رسمی فعلی حزب به آنها حرفی بزنند آنرا قبول میکنند برای اینکه خود حزب را قبول دارند اما با سیاستی که انجام شده موافق نیستند. شما دو مطلب جدا از هم را مطرح میکنید. بنظر من اینکه حزب توده را تأیید نکنند بهیچوجه دلیل نمیشود که سیاست او خوب است یا بد است. حزب توده را باید تأیید بکنند.

سؤال : مسئله برعکس است. حرف اینست که حزب توده سیاستهای حزب کمونیست و دولت شوروی را اعمال کرده است.

جواب : من عقیده ندارم. شما با این تئوری که طرح میکنید یک برخورد خیلی مکانیکی به مسئله دارید. اشتباه شما اینست که سیاست دولت شوروی و روابط آن را با احزاب یک کاسه میکنید و خیال میکنید که این روابط همیشه از یک مبده و از یک جا سر میزنند. این راهم خیلی منظم و تمیز شده بعنوان سیاست کل اتحاد شوروی تلقی میکنید. این غلط است. اگر این را در مورد آمریکا هم عیناً "بگوئید غلط است. هی میگوئید سیاست آمریکا هیچ معلوم نیست. سیاست کدام آمریکا؟ انواع جریانها هست سیاست این جناح هست، سیاست آن جناح هست، در اینجا هم جناح هائی هست که تقریباً "بهمان طریقی است که برایتان گفتم. لذا اگر معتقد بشوید که گویا هر چه اتفاق میافتد عیناً "تمام کمیته" مرکزی حزب کمونیست شوروی، با اضافه دولت اتحاد شوروی مدد میدهد با آن موافق است و آنها را با نقشه قبلی درست کرده اند بنظر من درست در نمیآید. در عمل هم اینطور نیست، بلکه مراجعی وجود دارند که اختیاراتی به آنها داده شده و اینها در حدود آن اختیارات عمل میکنند. درسیای آمریکا هم وقتی تقی یک قضیه در میآید معلوم میشود که در آنجا هم اختلافاتی بوده است. لذا اینجسور قضاوت کردن، یعنی درست و یک کاسه قضاوت کردن نسبت به شوروی، بنظر من درست نیست. من اینها را میگویم که توجه داشته باشید. ولی باید بگویم که هر تصمیمی، یعنی آن چیزها ثنی که

انجام میشود با ایداز طرف دولت سانکسیونه Sanctionné بشود. حالابه چه طریق استدلال میشود، آرایش میدهند و به مقامات بالا می آورند و از آنها بله میگیرند من درمکانیسمش وارد نیستم، ولی میدانم که اینجوری است. مثلاً امروز وزارت خارجه تصمیم میگیرد که به این دلیل، به این دلیل، به این دلیل سیاست ما اینست که از خمینی دفاع کنیم. در وزارت خارجه بتمام معنی بررسی های خودشان را میکنند، بعد این را بصورت پیشنهادهای درمیاورند و میگویند که ما باید روابطمان اینجوری باشد، خوب، یولیت بورو هم که معمولاً خودش وارد این مسائل نمیشود. میگوید خوب، لابد صلاح اینجوری است و تصویب میکند، یا ممکن است بحثی هم بکنند. اما وقتی آن سیاست شکست خورد البته قاعدتاً میروند دنبال این که ببینند چرا اینطوری شده و چه اشتباهی کرده اند. الان هم به عقیده من آن مراجعی که این تصمیم را قبول کردند دستپاچه هستند چون یقه شان را میچسبند که آقا شما آمده اید این را گفته اید، شما آمده اید این پروژه را درست کرده اید، شما آمده اید این سیاست را دیکته کرده اید و از ما بله گرفته اید حالاهم جوابش را بدهید. به همین دلیل است که مثلاً الان میگویند اسم کیانوری را نیاورید، چرا؟ برای اینکه خودشان مسئولیت پیدا میکنند، یعنی همان اشخاصی که کیانوری را آورده اند، چون بالاخره از آنها میپرسند که آقا، بالاخره این آدم را که خودتان آورده اید و گفتید سرش مثل سر شیر میماند و این کارها را خواهد کرد، خوب، این آدم چرا، اینجوری درآمد؟ خوب، اینها باید جوابش را بدهند، مسئولیتش با آنهاست است که این آدم را تا آن بالا آورده اند. آنالیز من اینست که اگر الان هم با اصرار عوامل و اشخاص معینی را در حزب پرسرکار آورده اند، مرا نمیاورند و نمیگویند فلانی بیاید برای اینست که میدانند من نظری عکس نظر آنها را دارم. آنها هم نمی خواهند نظر من اعمال بشود. اشخاصی را میآورند که حرف آنها را گوش بدهند و قضیه را ماستمالی بکنند، یعنی ماستمالی را صورت خوبی بدهند. بگویند که بله، حزب خودشان تصمیم گرفته بود و خودشان هم حالا اینجور آنالیز میکنند که البته ممکن هست که آنالیزشان درست نباشد. و باین ترتیب در واقع مسئولیت را از شانسه

خودشان بر میدارند.

در آن ارگان ها اختلاف نظر وجود دارد. مثلاً من اطلاع پیدا کرده‌ام آن عده‌ای که مخالف آوردن کیانوری بوده‌اند حالاً سروصدایشان در آمده و به این طرفی که او را آورده‌اند، یعنی جناح آذربایجانی ها، حمله میکنند که آقا، تقصیر شماست که این کارها را کرده‌اید. اینها هم بخصوص بعد از رفتن چیز، برای اینکه جریان به ضرر آن مسئولین امر تمام نشود... حالاً من میدانم اینها را چرا ضبط میکنید، اینها را من دارم خصوصی به شما میگویم. من نمی خواهم بکدفعه بیخودی در بیاید که من آمده‌ام اینجا و دارم یک چیزهایی علیه شوروی میگویم. اینطوری در نیاید. من دارم مسئله را برایتان توضیح میدهم، توضیحی که من خودم دارم. مثلاً من یقین دارم جریان اخیری که اتفاق افتاد (۱) قبلاً از طرف حزب کمونیست درباره آن تصمیم گرفته نشده بود. یک مقاماتی مدتها بود که میخواستند این کار را انجام بدهند. نمیشد. و خمینی که پیدا شد اینها فرصت پیدا کردند و با مسئله اینکه آمریکائی ها مداخله خواهند کرد مخلوطش کردند. من میدانم چون با من صحبت کردند. اینها آنالیزشان این بود، که غلط هم بود و من همان موقع به آنها گفتم. زمانی که خمینی هنوز نیامده بود آنالیز اینها این بود که در ایران جنگ داخلی میشود. در نتیجه جنگ داخلی آمریکائی ها مجبور به مداخله میشوند و وقتی آنها مداخله کردند البته شوروی هم مداخله خواهد کرد. من گفتم این غلط است. آمریکا هیچ دلیلی ندارد که دخالت مستقیم بکند. در ایران شاه و دولت خودشان برای اینکه جماعت را سرکوب بکنند با اندازه کافی نیرو دارند، هیچ احتیاجی به این ندارند که برای سرکوب مردم نیروی خارجی بیایند و مستقیماً دخالت بکنند. شاه با اندازه کافی قوا دارد، اسلحه دارد، همه چی دارد، پس مسئله این نیست. اما آنها یک چنین آنالیزی کردند، قوایشان را آوردند در سرحد متمرکز کردند. شاید هم غرض های دیگری داشتند - و دیدند که از من این کارها بر نمیآید کس دیگری را آوردند. یعنی در بالا های

۱- طاهرا" مطور تعویض اسکندری و دبیر اولی کیانوری است.

حزب اینطور وانمود شده که آقا سیاست اینجوری است، آنالیز این است، فلانکس هم با این آنالیز موافق نیست، خوب، نتیجه اش این درمیاید، معذا این کارها البته با تصویب حزب صورت میگیرد، نمیشود که بدون تصویب حزب باشد.

من از نظر انترناسیونالیستی عقیده ام اینست که در مورد این دو نیروی بزرگی که در جهان در مقابل هم ایستاده اند ما باید طرفدار سوسیالیسم باشیم. در این که تردیدی نیست. فعلا "در راه" این نیروها هم مسلم است که اتحاد شوروی قرار دارد. لذا ما از لحاظ بین المللی، از لحاظ سیاست بین المللی صلح، همزیستی، سیاست پشتیبانی از نهضت های انقلابی و اینها البته ما در مقیاس بین المللی باید طرفدار و پشتیبان سیاست شوروی ها باشیم نه پشتیبان سیاست مقابلش، اما در عین حال باید به این مطلب توجه داشته باشیم که سیاست خارجی دولت های سوسیالیستی، از جمله و بخصوص شوروی، مبتنی بر همزیستی مسالمت آمیز با رژیم های مختلف است، یعنی دولت شوروی میخواهد با مرتجع ترین رژیم ها حتی خود آمریکا هم همزیستی داشته باشد برای اینکه صلح را نگاه دارد و در عین حال هم برای اینکه بعقیده آنها، و بنظر من هم درست است، در زمان صلح بیشتر خورده خورده میشود بطرف سوسیالیسم و انقلاب جهانی رفت تا اینکه این امر با جنگ تحمیل بشود. اما این سیاست مسالمت آمیز معنایش چیست؟ معنایش اینست که شاه را به کشورشان دعوت کنند، اشرف پهلوی را آنجا ببرند، تسووپ برایش بیندازند، دکترای دانشگاه به او بدهند. در تشریفات دولتی این همزیستی مسالمت آمیز است. اما این هیچ حزبی را از جمله مخصوصا "حزب توده" را به چیزی ملزم نمیکند. چون سیاست یک حزب کمونیست چیست؟ سیاست حزب کمونیست عبارتست از برانداختن آن رژیم ارتجاعی که در کشورش حکومت میکند. بنا بر این سیاست او بخودی خود با سیاست خارجی شوروی که مبنایش همزیستی است ذاتا در تضاد است، یعنی این دو تا نمیتوانند یک جور باشند. لذا اگر یک حزبی سیاست خودش را با سیاست خارجی دولت شوروی و یا یک دولت سوسیالیستی دیگر منطبق بکند این سیاست محققا شکست میخورد زیرا این دو سیاست درست در نقطه مقابل هم هستند.

این دو سیاست به هم برخورد دارند و نمیشود، آن سیاست در مقیاس بین المللی همزیستی است و بخودی خودش هم درست هم هست، ولی مادر کشور خودمان میخواهیم این حکومت مرتجع را برداریم، آنها نمیخواهند این حکومت را بدست خودشان بردارند ولی میخواهند برداشته شود ما بوسیله کی؟ البته بوسیله ما، لذا اگر اینطور باشد مثلاً "حزب کمونیست آمریکا باید طرفدار دولت آمریکا باشد، طرفدار ریگان باشد، شوروی میخواهد با ریگان هم صحبت بکند، میخواهد شرایط همزیستی را تاهمین بکند، آنها سیاست براندازی رژیم را دارند، حالا حزب کمونیست آمریکا موفق میشود یا نمیشود کاری ندارم ولی مبنای سیاستشان باید این باشد، در صورتیکه مبنای سیاست دولت شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اینست که این دولتها با هم بسازند و این سازش با براندازی با هم جور درنمیآید، لذا غلط است اگر حزبی مبنای کار خودش را برای این بگذارد که ببیند آنها چه گفته اند و ناچار سیاستش غلط درمیآید، بنا بر این اگر یک حزب از مرحله آنها لیز خودش جدا و بزبکند و برسد به اینکه منتظر بشود ببیند آنها چه میگویند و یک حالت با صطلاح منفعلی به خودش بگیرد این دیگر مسلمان است " استقلال خودش و همه چیزش را به خطر میاندازد و اصلاً از بین میرود و میشود بصورت یک زائده از یک جای دیگر.

سؤال : مسئله بر سرفشاری است که از طرف شوروی بر حزب توده وارد شده و تحمیلاتی است که میشود.

جواب : کا ملا "درست است، من با شما موافقم، من مخالف آن صحبت نکردم، عقیده من همین است، در اینکه تحمیل میشود که هیچ تردیدی نیست منتها چون سؤالاتی که کردید و توضیحاتی که دادید یک مقدار مسائل بغرنج دیگری را مطرح کرد که من در تحلیل آنها صحبت کردم و الا ماله در اینکه میخواهند تحمیل بکنند و عملاً هم تا حدودی که میتوانند تحمیل میکنند در این هیچ تردیدی نیست منتها بر حسب حزبی که مورد بحث است، بر حسب افراد، بر حسب ضعف و قدرت حزب فرق میکند، مثلاً به ایتالیائی ها کمتر می توانند تحمیل بکنند، به فرانسویها یک خورده بیشتر، و هر چه قدر ممکن است، بخصوص در احزاب کوچکی که در مهاجرت بوده اند

بیشتر رخنه میشود و عوام ملی وجود دارند که موجب میشوند نگذارند در داخل حزب سیاست مستقلی اعمال بشود. البته اینها هست و من هیچ تردیدی در این قضیه ندارم، و بهمین دلیل هم گفتم که ما باید جدا برای یک سیاست مستقل (فعالیت بکنیم). اتفاقاً در جلسه بزرگی که یک شب رفقا در اینجا، در پاریس، تشکیل دادند (۱) همین مطلب را برایشان گفتم. گفتم آقا، ببینید، بدون استقلال هیچوقت هیچ حزبی نمیتواند سرپای خودش درست بایستد. حزب باید قائم بالذات باشد. این اصلاً مخالف انترناسیونالیسم نیست بلکه بعکس در تائید آنست، این اصلاً تصمیم کنفرانس تمام احزاب کمونیستی و کارگری است که خودبنده هم آنجا بوده‌ام، زیرش را امضاء کرده‌ام. تصمیم اینست که هر حزبی اول در مقابل مردم خودش و در مقابل طبقه کارگر کشور خودش مسئولیت دارد و خودش باید تصمیم بگیرد و مربوط به جای دیگر نیست، این را مخصوصاً وارد کردیم، این تصمیمات کنفرانس است. کسانی که این تصمیم را گرفتند تلویحاً میخواستند بگویند آقا، شما مداخله نکنید، باین دلیل یک چنین تصمیمی از آنجا در آمد و ما هم امضایش کردیم، یعنی را دمنش و من. این مطلب بجای خودش محفوظ، فقط باید مکاتبات را پیدا کرد. من فقط میخواهم شما را بر حذر بدارم که بعضی اوقات یک دفعه یک گاسه قضاوت نکنید که مثلاً آنها این جوری تصمیم گرفته‌اند. در مورد آمریکا هم همینطور است. نباید اینطور گفت که آمریکا سیاستش همین است. مثلاً در زمان کارتر، اگر اینطور بود که سیاستش تغییر نمی‌کرد. حالا چطور شد که تغییر کرد؟ واقعاً مگر حزب جمهوریخواه با حزب دموکرات اینقدر فرق دارد؟ نه، هر دوی آنها نمایندگان سرمایه‌داری هستند.

سؤال: وجود یک سیاست چیره نفی کننده این نیست که در کمیته مرکزی افکار مختلف، شخصیت‌های مختلف نشسته‌اند، اما یک سیاست غالب میشود.

۱- اشاره به جلسه‌ای از اعضاء و کادرهای حزب توده است که در تاریخ ۲۲ مهر ۱۳۶۳ در پاریس تشکیل شد و متن سؤال و جواب‌های آن در همین مجموعه چاپ شده است.

جواب : خوب ، بله دیگر . اگر آن چیره شد تصویب میشود ، وقتی تصویب شد عملش میکنند . من هم این را گفتم ولی بعد از عمل کردن اگر درست در آمد که درست در آمده اما اگر رسید به یک جایی که دیدند اشتباه است مواخذه میکنند ، صدا میکنند که آقا ، این چطور شد ؟ من اینرا خواستم برای توضیح این مطلب بگویم که چرا الان شما میبینید که با زاینها ، با وجود اینکه خودشان متوجه شده اند که این جریان و این سیاست اصلاً " اشتباه بوده (محکومش نمیکنند) . من حتی به یکی از اینها که خیلی در این موضوعات وارد است و با آن مقامات مستقیماً" مربوط است و حالاً هم عضو رهبری حزب هم شده (۱) گفتم آخر تو که میدانی ، خودت که مخالف بودی ، حالا چرا آخر (از پیشنهاد من) طرفداری نمیکنی ، چرا نمیگذاری کیانوری اخراج بشود ؟ آخر من که پیشنهاد کردم اخراج بشود . گفتم که دیگر بعد از این همه خیانت که نمیشود این آدم را نگه داشت . شما در مقابل مردم جواب بگو هستید ، این شخص جزو آن اشخاصی بود که با اینکه با کیانوری مخالف بودند که او را سرکار آورده بودند ، معاون غلام یحیی بود ، حالا هم رهبر فرقه "دموکرات آذربایجان" است . گفت : "میدانی چیه ؟ اگر ما این کار را بکنیم بعدیه ما خواهند گفت پس چرا خودتان این پیشنهاد را آوردید" . این عین اظهاری است که او به من کرد . یعنی چه ؟ او وقتی میگوید ما ، مقصودش خودش نیست مقصودش آن مقاماتی است که آمده اند و این راه را پیش برده اند ، اینها مسئولیت دارند ، اینها میترسند بقیه شان را بچسبند و بگویند آقا چطور شد ، شما این بابا را آوردید که کاری بکند و این افتضاح را در آورد . اینست که اینها میخواهند اشخاصی را بیاورند که آن سیاست را ماستمالی بکنند و روپوش بگذارند ، و این را هم از من نمیتوانند توقع داشته باشند ، ناچار میروند توقعشان را جای دیگر عملی میکنند . من خواستم این را توضیح بدهم .

۱- منظور حمید صفری است که مؤثرترین عضو هیئت اجراییه پنج نفری فعلی حزب بوده است .

سؤال : در مورد ضعف های رهبران و مسئولین حزب و اعترافات که در تلویزیون کردند مسئله دوا و غیره نمیتواند جدی تلقی شود و حتماً علل دیگری دارد. بنظر شما علل این شکست ها ضعف های روحی چیست ؟

جواب : والله ، البته پیدا کردن جزئیات دقیق علل چنین شکستی مشکل است بخصوص که من در خارج بوده ام . ولی من بطور کلی علت عمده این جریان را در بی ایمانی می بینم . هر کس طبری و کیا نوری را از نزدیک شناخته باشد میداند که اینها اصلاً "عقیده به کمونیسم ندارند ، کار بجائی رسیده بود که غلام یحیی که خودش آدمی است ارتدکس ، در مورد کیا نوری به خود من میگفت ایمن کمونیست نیست ، این آنارخیست (۱) است ، البته آنارشیست بودنش هم معلوم نیست اما آدم بی ایمان و اپورتونیستی است ، اپورتونیست بتمام معنا ، به این معنا که هر جا باد بیاید بادش بدهد . کاراکتر شخصی و تربیت خانوادگی و اجتماعیش هم طوری است که به کسانی که ضعیف باشند زور میگوید و با فشار و هارت و پورت رفتار میکند و در مقابل قدرت چنان تسلیم است که آن سرش ناپیدا آدم ترسوئی هم هست . اینها را دیگر شخصاً میدانم . رفقا هم میدانند که من همیشه و بکررات گفته ام که این آدم علیرغم هارت و پورت ظاهری بسیار ترسو است ، ایشان تز دکترایش را ، که دکترای مهندسی است ، در سال ۱۹۳۹ یعنی در بحبوحه جنگ و موقعی که رضا شاه با هیتلر ساخته بود ، در آخن ، در اکس لاشاپل گذرانده بود . تزش را برای من فرستاده اند (۲) . در آنجا صاف و ساده طوری نوشته مثل اینکه تاریخ ایران با رضا شاه شروع شده و از خود رضا شاه هم بعنوان یک ژنی تجلیل کرده است . هر دفعه ما خواستیم تز او را ببینیم مخفی میکرد و من بعدها فهمیدم که علت مخفی کردنش چیست . ما هیچوقت تز او را ندیدیم در حالیکه تزه همه در دسترس بود

۱- تلفظ روسی آنارشیست

۲- مقدمه این تز در کیهان چاپ لندن ، شماره ۲۴ آبان ۱۳۶۳

شمسی چاپ شده

وضع او در اوایل تشکیل حزب معلوم است. در آن زمان روزنامه «مردم آنتی فاشیست منتشر میشد. این روزنامه غیر از «نامه» مردم بود که بعدها به مدیریت رادمنش درآمد. مدیرش صفرنوعی بود. عباس نراقی را هم بعنوان مسئول روزنامه گذاشته بودیم. عباس نراقی الان اینجا در پاریس است و زنده است اگر او را دیدید از او بپرسید، یکبار کیا نوری به اداره روزنامه رفته بود و به او گفته بود «هیتر میاید همه تان را دار میزند، این چیزها چیست که می نویسید» و روزنامه را گرفته و پاره کرده بود. تهدید کرده بود که پدرتان را درمی آورند. تاریخ این حادثه ۱۹۴۱، ۱۹۴۲ و قبل از جنگ جهانی استالینگراد بود. رضا روستایک تئوری داشت و بر اساس آن میگفت این کیا نوری و امثال او کمونیست های بعد از استالینگراد هستند. میگفت اینها تا موقعی که آلمانها شکست نخورده بودند طرفدار فاشیسم بودند و حالا کمونیست شده اند. این مطلب را البته روستا میگفت و نسبتاً غلط هم نمی گفت برای اینکه کیا نوری و بعضی های دیگر که آن موقع در حزب نبودند و بعد از جریان استالینگراد آمدند و عضو حزب شدند. کیا نوری البته حالا برای خودش یک بیوگرافی درست کرده و مدعی شده که گویا با کمونیستهای اروپا مربوط بوده است (۱). البته تزش نشان میدهد که با کجا مربوط بوده است. این آدم وضعش اینست. من آدمی به دروغ گوئی او ندیده ام. آخر اینها همه اش علامت بی ایمانی است. این آدم جلوی روی شما، در یک جلسه مطلبی را میگوید، دو دقیقه بعد استدلال که میکنی تا میبینی که در برابر استدلال مجاب میشود، میگوید من چنین حرفی نزدم و جلوی همه تکذیب میکند. این آدم اینطوری است. همیشه میگفت من سندنمیدم برای اینکه هر وقت خواست بگوید من تکذیب میکنم. از این تیپ آدم کمونیست که سهل است هیچ عقیده سیاسی، جز اپورتونیزم، در نمیآید. لذا برای او این مسئله که از خمینی تبعیت بکند، نوکری بکند، هر چه بگویند قبول بکند برای او یک مطلب خیلی عادی بود. اصل مطلب اینست

۱) سدرخریان انتخابات مجلس سرکان در مرداد ماه ۱۳۵۸. روزنامه مردم (۶ مرداد) شرح حالی ارکاسوری چاپ کرد که در آن جناب آمده بود: «اولس شماس ردمو کما سوری ناخریان سیاسی انقلاب در سال ۱۳۱۲ با گروه جوانان همکاری در کراسی... بود. ردمو کما سوری در سال ۱۳۱۲ برای ادامه تحصیل به آلمان رفت و در آنجا در انضاط با گروه های محلی انقلابی آموزش یافت».

بود که پیش خودش فکر میکرد، و اشتباه و ایلوژیون او این بود، که اگر این تملق‌ها را گفت خمینی می‌آید و او را به مقامات دولتی می‌رساند. کما اینکه گلاویز که کرده است و عضو کمیته مرکزی بود و حالا هم توی زندان است به لایزیک آمده بود و پیش من آمده بود. من به او گفتم آخرین سیاست چیست، از این افنضاج تر که دیگر نمی‌شود. روزنامه که هم‌هاش خمینی نام شده، اصلاً من نمی‌دانم این دیگر چه جور حزبی است. او گفت شما خواهید دید، بزودی خمینی کیانوری را خواهد خواست و او را نخست وزیر میکند. گفتم واقعا؟ اگر شما این عقیده را دارید خاک بر سرتان. من واقعا نمی‌فهمم چطور ممکن است آدم اینطور فکر بکند. ببینید به یارو چه تلقینی کرده بودند. این گلاویز آدم خیلی باسواد و چیز فهمی هم هست ولی باورش شده بود. اینطور به او و اشخاص دیگر تلقین کرده بودند. گفتم تو واقعا اینها را باور میکنی؟ این مرد (۱) کسی است که از روز اول میگفت حزب کثیف توده، حالا این آدم با حزب توده و با کیانوری کنار می‌آید؟ مگر عقلش کم است؟ گفت خواهی دید. یکی دیگر پورهرمزان است. آن بیچاره هم الان در زندان است. بنظر من آدم بدی نیست، کسی است که تعدادی از کتابها را ترجمه کرده است. شخصا هم آدم کم فهمی نیست. البته همیشه سرش به یک جاهائی وصل بوده است. در تلویزیون چیزی گفت که من چون او را خوب میشناسم میدانم از سوزدل گفته است. دوا و این چیزها هم نیست. او گفت خلاصه کاری کردید که هم خودتان را سوزاندید و هم پدر ما را درآوردید. گفت ما را بدبخت کردید، به این روزانداختید. او هم آمده بود لایزیک با او هم همین بحث را داشتیم. هر کدام از اینها که به آنجا می‌آمدند با هم بحث داشتیم. به او گفتم تو هم عقیده ات اینست که واقعا این اوضاع بالاخره به جایی میرسد؟ و این زمانی بود که روزنامه را هم بسته بودند. گفتم اینها یواش یواش دارند به حزب حمله میکنند. شما آخر چه فکری کرده اید؟ گفت بله، درست است که الان دارند حمله میکنند ولی ما گمان نمی‌کنیم که بتوانند به

۱- منظور خمینی است.

حرب حمله، جدی بکنند. پرسیدم چرا؟ علتش چیست؟ گفت نه دیگر
 بالاخره کار حساب دارد. اگر بخوانند چنین کاری بکنند ایران
 تجزیه میشود. گفتم یعنی چه؟ گفتم با باتوهم که داری بازار
 مزخرفات میگوئی، یعنی چه؟ یعنی میگوئی اتحاد شوروی چنان
 پشت ما ست که اگر بخواند هدیه ما کج نگاه کنید میاید همه تان را می
 خورد و میزند و تجزیه میکند و نمیدانم چکار میکند. این اساساً
 سیستم کار کیانوری بود. من او را میدیدم و میشناختم. هر وقت
 در استدلال کمیتهش لنگ میشد فوراً میگفت آقا، روزنامه، پراودا
 را بیاورید. بطوریکه یکبار من در هیئت اجرائیه گفتم رفقا، اگر
 قرار است روزنامه، پراودا سیاست حزب ما را معلوم بکند خوب ما
 دیگر احتیاجی به هیئت سیاسی و هیئت اجرائیه و هیئت دبیران
 نداریم. خوب، دوسه نفر از رفقا که روسی خوب بلدند ما، مور میکنیم
 هر روز روزنامه، پراودا را ترجمه کنند و بگذارند روی میز همه، رفقا،
 قضیه حل میشود. این چه سیستمی است؟ البته همه زیر خنده زدند.
 گفتم این حرفها چیست، روزنامه، پراودا این را نوشته، پراودا
 آنرا نوشته، این که استدلال نشد. من به تو میگویم اینطور. اگر
 غلط میگویم خوب، آنرا رد کن. میخواهم بگویم که این کیانوری
 یک چنین تپیی است. راجع به او از این بیشتر هم میشود گفت.
 او آدم حقه باز و پشت هم اندازی است. ولی البته باید گفت برای
 تشکیلات دادن، نه به معنای حزبی کلمه، بلکه برای درست کردن
 تشکیلات برای توطئه گری، آدم خیلی مستعدی است. برای توطئه،
 برای دسته بندی، برای مقاصد خودش آدم خیلی واردی است، برای
 دسته بندی خیلی وارد است. بنا بر این چیزی در کار اکثر این آدم
 وجود ندارد و من میتوانم کاملاً درباره، آن شهادت بدهم یک ذره
 ایمان است. از هر کس هم پرسید عقیده، مرا تا شید میکند. او یک
 زمانی طرفدار ما ثوتسه تونگ بود. بعد دید هوا پس است از طرف دیگر
 افتاد. جهان شا هلو، که خاطرات خودش را در آذربایجان در یک
 کتاب نوشته، در پلنوم چهارم بلنند شد و در دنبال صحبت های ما
 به کیانوری گفت: "یک دست نارنجک، یک دست کتاب ما ثوتسه تونگ".
 بهمین دلیل کیانوری با او کار دوپنیر بود، میخواست پدرش را در
 بیاورد. او اصلاً از دست کیانوری در رفت. ترسید کیانوری کلکش

را بکند. این مال این.

اما راجع به طبری، حتی خودکیانوری هم عقیده‌اش این بود که اضعیف‌ترین آدم است. وقتی در زمان رضا شاه ما را گرفتند طبری جوان هیجده ساله‌ای بود. ما آنموقع ناظر بودیم. یک کشیده به او زدند هرچه که میدانتست، از سیرتا پیاژه‌ها را گفت. البته چیز زیادی هم نمیدانتست ولی خوب تا همان اندازه که میدانتست پنج شش نفر را گیر داد. بعد او را به سلول فروهیدند و انداختند. فروهیدند شوهر خواهر روستا بود که گروه‌رشتی‌ها و از جمله رادمش‌رالیو داده بود. رادمش را یکماه قبل از ما گرفته بودند و هیچ ارتباطی با موضوع ما اینجا و سه نفر نداشت. پرونده، او را بعداً با پرونده ما قاتی کردند. این فروهید برای اینکه کاری بکنند که عفو بشکنند خودش را به طرفداری از فاشیسم زده بود و در زندان میگفت من طرفدار هیتلر و فاشیست هستم. طبری را در سلول او انداختند. بعد از دو سه روز طبری فاشیست شد. بعد از اینکه او را از سلول فروهیدند به فلکه و پیش ما آوردند متوجه شد که جریان طور دیگری است. بعد دوباره کمونیست شد. این آدم محفوظاتش بیشتر از معقولات و فهمش است. او هیچوقت خودش استدلال نمیکند. همیشه میگوید رفیق فلان این را گفته. البته حالا نه ولی در سابق ما تو ما تو میگفت و از ما توتسه تونگ سیناد میاورد. این کارها برایش آسان است. بد صحبت نمیکند. البته چیز هم خوب مینویسد. این ظواهرش جالب میکند ولی آدم دورو، مذهب و از نظر اخلاقی بسیار عقب افتاده است. هیچوقت جرات نمیکند کاری بکنند. بی اندازه ترسو است. جرات اینکه یک کلمه پس و پیش بگوید که به کسی بر بخورد ندارد. از کیانوری که مثل سگ میترسید. حتی جلوی رادمش هم چیزی نمیگفت که به او بر بخورد. در صورتیکه رادمش آدم بسیار نرمی بود و کاری بزد کسی نمیکرد. (وقتی من دبیر اول حزب بودم) همیشه پیش من میامد. پچ پچ پچ از کیانوری بد میگفت. بالاخره یک دفعه به او گفتم رفیق طبری اگر به این حرفهائی که میزنی به راستی عقیده داری، اینها را چرا در جلسه نمیگویی. من که چندبار پیشنهاد کردم که این آدم را از رهس تشکیلات بردارید و هر دفعه اولین کسی که رای مخالف میدهد تویی. تو که این حرفها را

میزنی پس چرا بنفع اورائی میدهی، و حالا حرامیائی درگوش من
 سج میکنی. اینجا در اطاق من فائده اش چیست؟ گفت: "من
 اینها را به شما میگویم که شما بگوئید". گفتم که آقا، هر روز می
 گویم، شما نباید که بیدتانید کنید و دنبال من بیائید.
 این آدم اینجوری است، بعلاوه خیلی هم حقه اسب، حقه به این
 مناسبت که همیشه پشت سر اشخاص، یعنی همه کس، حرف میزند.
 تدهذیبش در اینست که با شما کمال دوستی میکند و پشت سرتان می
 رود و بد میگوید. من این را مکرر دیده ام. مثلاً "از خود من و از رادمش
 هم (پشت سر بدگویی میگرد). البته جلوی من حرمت نمیگردد از
 رادمش بدیگوید ولی به کسان دیگر گفته است. برای این جریان
 هم از اولش یک مقدار تبلیغات میگرد. او از طرفداران کامبخش
 بود چونکه هر دو شان در یک نقطه مشترک بودند و آن این بود که هر
 دو شان در زندان ضعف نشان داده بودند و میترسیدند. کامبخش
 تمام اینها را که در زندان ضعف بخرج داده بودند و در خودش
 جمع کرده بود و با یک مقاماتی مربوطشان کرده بود. این طبری یک
 چنین آدمی است.

موقعی که رادمش دبیر اول حزب و مسئول تشکیلات بود چندین بار
 به هیئت دبیران نوشت که مرا به ایران بفرستید که بروم فعالیت
 حزبی بکنم. میدانست که ما قبول نمیکنیم. یک شعری است که
 راجع به مصما م بختیاری است، میگوید:

گویند نزد شه رفت مصمام بختیاری

لب از حرارتش خشک، اشک از دود دیده جاری

شه گفت چیست مقصود، گفت اختیار خواهم

خندید زیر لب شه، گفت اختیار داری

حالا موضوع طبری است. حتی خود کامبخش هم خنده اش گرفت. گفت
 آقا، ما این را کجا بفرستیم. رادمش هم گفت خوب آقا، حالا باشد
 ما رسیدگی میکنیم. حتی خود کیا نوری هر وقت صحبت میشد میگفت
 از این پیشنهاد طبری چیزی نفهمیدیم. تا بخواهید از مریم فیروز
 تملق میگفت. همین کتاب "چهره های درخشان" را پنهانی از من
 به طبری داده بود برای اینکه مسئول تبلیغات بود، او هم خواننده
 بود تا نباید کرده بود و چاپش کرده بودند. من گفتم آقا، چرا این

کتاب بدون اطلاع من چاپ شده، آخر این کتابها چیست چاپ می کنید؟ این یارونوشته در میان چهره های درختان بدرمن از همه درختان نر بوده. این که برای فرمانفرما تبلیغ کرده، آخر این چه حزبی است؟ کی گفته اینها را بنویسید؟ گفتند رفیق طبری مسئول تبلیغات است و تا شد کرده. به او گفتم خوب، رفیق طبری آخر این چیست؟ گفت والله من متوجه نشدم. گفتم اینجا زیر جلگه صحبت نصرت الدوله در آمده، بعد یکی دوسه کلمه راجع به شیخ فضل الله سوری هم هست، آخر اینها به حزب ما چه مربوط است نصرت الدوله عاقد قرارداد است. طبری خودش هم در کتابها پیش نوشته. گفتم آخر تاریخ را که دیگر نمی شود اینطور کرد، نصرت الدوله وزیر خارجه ای بوده که قرارداد (کذائی) را امضا کرده و با وثوق الدوله دو بیست هزار لیره، نمیدانم چقدر، از انگلیسها پول گرفته است. حالا چون برادر مریم فیروز است که نمی شود او را (بعنوان چهره، درختان) معرفی کرد. البته کتاب طبری، کتاب فروپاشی نظام سرمایه داری (۱)، را در ایران جمع کردند. او در این کتاب از بهائیت تعریف کرده بود. همان موقع به او گفتم، آنموقع هنوز صاحب خمینی نبود، گفتم رفیق طبری تو یک جا ارانی را نوشته ای، یک جا بهائیت را. این برای حزب ما تبلیغ خوبی نیست. چه لزومی دارد که در اینجا صحبت بهائیت را بکنی. گفت آخر، این یک جریان مترقی است. گفتم مترقی بوده یا هر چی بوده ولی ما از نظر سیاست صلاحمان نیست این را بنویسیم. شما چرا این را در کتابتان نوشته اید.

ایشان هم البته سیاستش این بود که عده ای را دور خودش جمع بکند. خانم البته خانم محبوب و بسیار خوبی است ولی او هم جلسات پذیرائی داشت. مریم فیروز هم در برلن یک جریان مخصوصی بود با اشخاص مختلف برویبا و مهمانی داشتند. در ضمن ایشان با شعرو این حرفها یک عده مرید برای خودش درست کرده بودند. ولی انترمان اینست که همه، اینهایی که مرید او شده

بودند بعد از مدت کوتاهی به ماهیت او پی بردند. در خارج کسه اینطور بود، بصورتی که هر کدام را که میدیدم راجع به ظبری یک پوزخندی میزدند ولی به خود او چیزی نمیگفتند. از نظر عقیده هم بکلی بی عقیده بود. برای اینکه تمام حرفهای دیگران را می رفت به همه میگفت. به همه هم میگفت من با تو موافقم. مثلاً یکی میگفت شوروی ها فلان، او هم میگفت آری، راست میگوئی شورویها اینجور و اینجور. این حرفهایی که در تلویزیون گفته در حقیقت همان حرفهایی است که همیشه زده، چیز جدیدی نگفته. همان حرفها است منتها آنموقع یواشکی میگفت حالا آنها را علنی کرده. در عین حال هم میگفت هر چه رفقای شوروی بگویند من با آن موافقم. یک دفعه گفته بود من با اینکه از نظر شیوه زندگی با اسکندری موافقم ولی همیشه به کیانوری رأی داده ام. من گفتم خوب، حالا شما چرا این کار را کرده اید؟ من نمیخواهم به من رأی بدهید ولی اگر با کیانوری موافق نیستید چرا به او رأی داده اید؟ گفت آخر رفقای شوروی او را تائید میکنند. این حرف را به خود من گفت اول کسی هم بود که به عزل رادمش رأی داد. همان موقع میخواستند کیانوری را بیاورند. در این میان در واقع من مانع شدم برای اینکه آن موقع هنوز اینقدر آب توی کمیته مرکزی نریخته بودند آنموقع هر کاری کردند کیانوری رأی نیاورد. سه دفعه رأی گرفتند بیشتر از هشت رأی نیاورد. بیش از هفت نفر بسا و رأی ندادند، با رأی خودش هشت رأی شد. من نگذاشتم که او جلو بیاید رادمش خودش هم میدانست که اگر من خودم را کنار میگیرم این یا روهمانموقع، یعنی پانزده سال پیش میامد (۱). کیانوری آدمی است که همان موقعی که رادمش را برداشتند در گوش او گفت نمیدانی چقدر خوشحالم که ترا امروز اینطور زیبون و زار میبینم، و رادمش تا آخر عمرش این بی اخلاقی او را فراموش نمیکرد که این

۱- رادمش برای یکی از دوستانش نقل کرده بود که همان موقع از موضع گیری اسکندری دلخور شده و از او گلّه کرده است. رادمش موضع گیری او را در سرد همان دوستی از جاها طلبی دانسته بود.

مرد که آمد این حرفها را به من گفت. این طبری هم از نظر اخلاقی آدم بسیار پائینی است. حالا من نمیخواهم بعضی مسائل را بگویم برای اینکه واقعا "خودم خجالت میکشم. اما این مطالب در صورت جلسات هم هست. یک وقتی، کلاسی از دخترهای مهاجرین درست کرده بودیم که طبری به آنها درس بدهد و مقدمات مارکسیست یاد بدهد. یکدفعه باخبر شدیم که به یکی از این دخترها تجاوز کرده. اینها در صورت جلسه، هیئت اجرائیه هم هست. ما صدایش کردیم. میخواستیم قضیه را علنی بکنیم. خیلی بدست و پا افتاد. کامبخش هم گفت اینطوری درست نیست. بعلاوه ما بخاطر آبروی همان دختر نخواستیم چیزی بگویم. اگر یک روزی صورت جلسات بدست کسی بیفتد این مطالب در آن هست. بعدا ورا به بلغارستان فرستادیم و گفتیم دیگر اینجانباش. حدود ده ماه آنجا بود. بعد از این طرف و آن طرف اقدام کردند و مرتبه به آلمان برگشت. میخواهم بگویم از نظر اخلاقی آدم خیلی پستی است. راجع به زندان هم خجالت میکشم چیزهایی که اتفاق افتاده بگویم. در زندان وضع خاصی داشت که جهانشاهلو در کتابش به آن اشاره ای کرده است و حالا من نمیخواهم وارد آن صحبت‌ها بشوم.

دیگران هم بطریق دیگر. مثلا "منوچهر بهزادی، اگر درست بخواهیم بگوئیم او هم یکی از آن آدم‌های کاریبرست است، آن چیزی که در روسی به آن "آپاراتچیک" میگویند. از آنهاست که میگوید هرکس در است مادالانیم، هرکس خراست ما پالانیم. خوب، اینها اینطوری بودند.

میزانی هم که من نسبت به او اصلا "تردید دارم که این آدم عامل کیست. علیرغم اینکه حالا میگویند برای اینها پیشنهاد اعدام کرده اند ولی من گمان نمیکنم با شخص او کاری بکنند برای اینکه او با ماهوریت معینی داخل حزب توده شده است. در جریان دستگیری خسرو روزبه، من اصلا "به او شک دارم. با کمک سازمان امنیت رل خیلی مهمی بازی کرده است. اینها البته مسائلی است که مخفی مانده و هنوز رونشده، برای اینکه نخواسته اند و جلوی آنرا گرفته اند. وگرنه همین افسرهائی که (در جریان انقلاب) از زندان بیرون آمدند همان موقع برای من یک پیغامی فرستادند.

آنها کاکیک آوانسیان رایه خارج فرستادند. اوبه استراسبورگ
 آمده بود. از آنجا پیغام داد که رفقا مرا ماه مور کرده اند که با شما
 رابطه بگیرم بشرط آنکه کیانوری نفهمد. من مطالب خیلی لازمی
 دارم که به شما بگویم. این موقعی بود که بختیار سرکار آمده بود
 وزندانی ها را تازه آزاد کرده بودند. گفتم خیلی خوب، بیایید و
 ترتیبی دادیم که کسی نفهمد. اوبه لایپزیک آمد و گفت رفقای
 زندانی، یعنی افسرها، همین عموی و رفقایس مرا ماه مور کرده اند
 که مطالبی رایه شما بگویم ولی به شرطی که کیانوری اطلاع پیدا
 نکند. گفتم خوب، حالا بگو چیست، گفت رفقای مادر زندان
 دلائلی بدست آورده اند و بنظرشان میاید که این میزانی آدم
 مشکوکی است و گفته اند شما به او اعتماد نکنید. خواهش میکنم توجه
 داشته باشید. من گفتم اگر رفقا دلشان میخواهد تکلیف این قضیه
 معلوم بشود، من باید این را در هیئت اجرائیه مطرح کنم، کیانوری
 هم در آنجا نشسته، چطور کاری بکنم که او نفهمد، آخر من چه جوری
 باید عمل بکنم. گفت والله من نمیدانم اما رفقا گفته اند که این
 را فقط خود رفیق ایرج بداند و مطرحش نکند. من دیدم اینطوری
 نمیشود. اول به او گفتم اینها را بنویس، نوشت. بعد هم صفری
 را، که حالا دبیر دوم حزب شده، صدا کردم و گفتم بیا، برای اینکه
 شاهد قضیه باشد. به کاکیک گفتم این حرفها را جلوی این رفیق هم
 بزن. او هم عین همان مطالب را گفت، صفری هم یادداشت کرد.
 من میدانستم که او مطالب رایه یک مقاماتی خواهند رساند. بهمین
 دلیل گفتم بگذار اینهم این مطالب را بشنود. من که خودم نمی
 رفتم این کار را بکنم، پیش خودم گفتم بگذار او بشنود. او هم
 حتماً گزارش را داده و لابد به او گفته اند خفه شو!
 حالا به تهران آمده ایم. یکبار همه این افسرها، کی منش و عموی
 و باقرزاده و بقیه جمع بودند. خاوری هم بود. گفتم رفقا من
 نمیدانم، خود شما به من پیغام دادید که این آدم را بیا. بعد هم
 گفتید به کیانوری نگوئید. بعد هم گفتید که ایشان را باید برداشت
 حالا اینجا آمده اید و خودتات عضو هیئت اجرائیه شده اید و با
 همین شخصی که آن پیغام را در باره اش داده اید و مسئول تشکیلات
 کل حزب است همکاری میکنید. آخر این را چطوری میشود قبول

کرد. گفتم نمیدانم، یا آن حرفهائی که زدید از اول غلط بوده یا اینکه مطلب دیگری در بین است. همه سکوت کردند. بعد من از آن جلسه بیرون آمدم. گماگیک آنوقت شوفر بود، خواست مرا به خانه برساند. مرا سوار کرد و در راه گفت رفیق ایرج، یک خواهشی از شما دارم. گفتم چیست؟ گفت این مسئله میزانی را شما دیگر مطرح نکنید. گفتم چرا؟ گفت لااقل از قول من دیگر نگوئید. گفتم نمیفهمم، مگر رفتار ما مورنکردند بیایی آن چیزها را به من بگویی؟ گفت چرا، من که آنها را به شما گفتم و همه را هم نوشتم ولی حالا خواهش میکنم این را دیگر نگوئید. گفتم این را که نمیتوانم نکویم اما راجع به اینکه تو آمده ای این حرفها را به من گفته ای میتوانم چیزی نکویم ولی من این مطلب را اول نمیکنم. بهمین دلیل یکی دو مرتبه دیگر موضوع را مطرح کردم ولی نمیدانم این حرف را افسرها به او گفته بودند کوتاه بیاید یا از جای دیگری گفته بودند. چرا؟ دلیلش را دیگر بنده نفهمیدم، البته حدس میتوانم بزنم. اینهم مال این اشخاص.

یکی دیگر که اینها آوردند دبیر حزب معرفی کردند آدمی است مثل انوشیروان ابراهیمی، یعنی غلام یحیی او را معرفی کرد. او از اول یعنی از همان آذربایجان شوروی، سرش به یک جایی بند بوده و اگر غلام یحیی و کیانوری متفقا" زیر بالش را نگرفته بودند کارهای نبود. او یک دانشجو بود، درسش را تمام کرده بود و تزش را هم راجع به فراکسیون حزب توده در مجلس چهاردهم نوشته بود از منم قدری سؤال کرده بود. این اشخاص در اساس وضعیتشان این جوری بود.

اینکه من دائما" مثال میزنم برای نشان دادن اینست که بطور کلی اینها اینطوری بودند. البته در میان اینهایی که آلان در زندانند آدم های با ایمانی هم بوده اند، از جمله ملکه محمدی که میتوانم بگویم، تا آن اندازه ای که من میدانم، واقعا" زن خیلی محکم و با ایمانی است، یا مثلا" ناظمی (نیک آشین)، یکی از عوامل فاسد کردن این آدم ها خود طبری بوده است. متأسفانه در دوره، کیانوری کله، آنها را از این حرفها پر کردند. منتها با همه اینها اشخاص با ایمانی هم وجود دارند. مثلا" یکی دیگر ناظر است

که الان در زندان است، او آجودان شاه و از افسران سابق بود. او میگفت وقتی بعد از لورفتن سازمان افسری ما مخفی شدیم — کیا نوری پیغام داد برو خودت را معرفی کن، من گفتم چطور؟ من بروم خودم را معرفی بکنم؟ من آجودان شاه بوده‌ام، شش قدم پشت سر او راه میرفتم، او همیشه با رضایت به من نگاه میکرد و خیلی اظهار اعتماد و اطمینان میکرد، حالا اگر من بروم خودم را معرفی بکنم هیچ تردیدی نیست که مرا اعدام میکنند، یکی دو دفعه هم توسط کیا نوری به حزب پیغام داده بودم که اگر بخواهید او را بزنید من حاضرم من همیشه پشت سرش هستم، میتوانم او را بزنم. این ناظر آدم با ایمانی است ولی شخصا آدم عامی و بیسوادی است. خراسانی است، در خراسان فامیل معروفی هستند من او را شخصا می‌شناسم، آدم خیلی مؤمنی است بطوریکه بعضی اوقات ایمانش جنبه مذهبی پیدا کرده بود. مثلاً "اگر یک وقت من از چیزی در جمهوری دموکراتیک آلمان انتقاد میکردم یک خورده ناراحت میشد که چرا من می‌گویم. میگفت شما دیگر نگوئید. میگفتم من نگویم یعنی چه؟ اگر بگویم مثلاً "فیلمشان بد است اینکه دیگر به سوسیالیسم صدمه نمیزند، این هم یک چنین آدمی است، او می‌گفت کیا نوری دستور داده بود که افسران بروند خودشان را معرفی بکنند و تشویش هم این بود که هر قدر زیادتر بگیرند کمتر خواهند کشت و مجبور میشوند کوتاه بیایند، بنظر من این بار هم این تئوری یکی از عواملی بوده که علاوه بر بی ایمانی تأثیر داشته، من خیال میکنم پیش خودش حساب کرده که اگر همه را بگیرند و همه بیایند اعتراف بکنند از مسئولیت او کم میشود، در خارج هم میگویند خوب، پدر همه را در آورده اند و همه گفته اند، از نظر دیگران همان تئوری کیا نوری است که اگر عده زیاد بشود نمیکشند، اینهم خودش میتواند یک عاملی باشد.

اما خوب، قضیه دوا و این حرفها که بکلی مزخرف است. در جلسه با اصطلاح پلنوم هیجده‌هشان، که ما را هم دعوت کرده بودند، بیچاره را دمنش هم بود و آخرین صحبتش را هم در آنجا کرد، من در آنجا گفتم آقا، دوا و دارو و این حرفها را من نمیفهمم. این چطور دارویی است که به یکی بدهند زیاد حرف میزند، به یکی دیگر

بزندانکم حرف میزند. ثانیاً" ممکن است به یکی دوا بزنند که اراده اش تخدیر بشود و راستش را بگوید و نتواند مقاومت بکند اما دیگر دارو و انژکسیون استدلال ندیده بودیم که به کسی بزنند که استدلالش خوب بشود. اینها برای صحت اظهارات خودشان مرتب دارند استدلال میکنند، ما چنین چیزی نشنیده بودیم.

من سابقاً" هم گفته ام. بطور کلی دو فرض بیشتر نمیشود کرد. اساس اعترافات را کیانوری کرده و دیگران را هم وادار به اعتراف کرده، باین ترتیب که با اعترافات او را ضبط کرده اند و در تلویزیون به زندانیان دیگر نشان داده اند که بفرمائید. یا خودش را پیش زندانیان برده اند و او به آنها گفته که من از سیر تا پیاز همه را گفته ام، بیخود انکار نکنید. البته ضمناً" اطلاعاتی را هم که کوزنتسکی (۱) به آنها داده پیش آنها بوده که اینها را در مقابل فاکت گذاشته اند. یا اینکه کیانوری با رژیم ساخته و یا با محافل خارجی امپریالیستی تبانی کرده که بکلی کلک حزب تسوده را بکنند. این فرض را میشود کرد چون قرائنی هم برای این کار در دست است. من همیشه فکر مشغول این بوده که مریم فیروز لااقل از لحاظ ارتباطات، با برادرهایش و مظفر فیروز ارتباط داشته، اینها هم همیشه با مقامات انگلیسی ارتباط دارند و این دیگر رازی نیست که ما فاش کرده باشیم برای اینکه تمام خانواده، فرمانفرما، از نصرت الدوله گرفته تا سرلشکر فیروز و بقیه همه با انگلیس ها مربوط بوده اند. دیگر اینکه من هیچوقت فکر نمی کردم که کیانوری گیر بیفتد، چون تمام وسائل و امکانات را برای فرار در اختیار داشت. پاسپورت داشت، پول در اختیارش بود، خودش هم هر وقت میخواست میتواندست هم بوسیله پول و هم بوسیله شوری ها از سرحدات رد بشود. لذا اینکه این آدم تا روز آخر رفته در یک اتاقی، در منزل دخترش گرفته خوابیده و آدرس و همسه، نشانی ها را هم داده و یکر است آمده اند و او را گرفته اند شک آور است و یک قدری آدم را بفکر می اندازد. اینها البته قرائنی است

۱- کوزنتسکی مأمور اطلاعاتی شوروی و مسئول ک. گ. ب. در خاور میانه که عضو سیا در آمد.

ولی خوب، نمیشود بطور قطع گفت، این یک فرض است، فرض دیگر هم همان است که گفتم، یعنی اینکه از ترس و از روی همان کاراکترش، سقوط کرده و بعد شروع به اعتراف کرده و اعترافات را هم زیاد و در مورد همه گفته بطوریکه دیگران را مجبور بکنند، و ادا را بکنند که بیا بپند و آن اعترافات را بکنند، البته ممکن است او را شکنجه هم کرده باشند و شلاق هم زده باشند. در این فرض دوم نمی توان منکر این چیزها شد. چون اینها هر کس را می گرفتند علی الحساب یک کتکی به او میزدند. کیا نوری هم آدمی نبود که حاضر بشود به این درجه گتکش بزنند.

خلاصه بنظر من این دو فرض بیشتر نیست، طور دیگری نمیتوانم فکر بکنم چرا چنین اتفاقاتی افتاده است. بهر جهت مسئول اساسی این کار شخص کیا نوری است، یعنی نمیشود گفت کیا نوری نفهمیده آمده و این حرفها را راجع به شوروی ها گفته است. اینهم که شوروی ها نمیخواهند اسم او زیاد برده شود شاید برای اینست که او احتمالا "اطلاعات دیگری هم داشته و اینها هنوز نمیدانند که آنها را هم گفته یا نه، چون همه چیز را که در تلویزیون پخش کرده اند، خود او هم گفت که جزئیات مطالب را همگی در تحقیقات گفته ام. من میگویم شاید مقاماتی که از او پشتیبانی میکردند منتظرند ببینند او تا کجا پیش رفته است، فلان موضوع را گفته یا نگفته، اسم آنها را داده یا نداده و یا بعضی چیزهای دیگر را. باین دلیل است که میگویند حالا یک خورده ملاحظه کنیم، من پیش خودم فکر میکنم به حزبی ها هم گفته اند فعلا "ملاحظه بکنید که ما با اگر چیزها شی را نگفته برود بگوید، اینهم البته یک فرض است و من هیچ اطلاع خاصی ندارم. ولی بنظر میرسد که در این جریان، در هر دو حال کیا نوری مسئول اساسی این شکست بزرگی است که حزب خورده برای اینکه از یک طرف آن سیاست کذایی دنبال هر وی کامل از دستورات آنجا را تحمیل کرده، یعنی یک سازمان حزبی را به یک سازمان خیرچینی تبدیل کرده. از طرف دیگر هم تابعیت مطلق از سیاست خمینی و خمینیسم است که سبب شده که یا تمام نیروهای چپ و انقلابی را بهم بزنند و در واقع همه را به هم بریزد. همین آلان کردها و همینطور مجاهدین مدعی هستند که عده زیادی از اینها را

حزب لوداده است .

در مورد افسرها هم من اینها را خوب نمی‌شناسم . ولی همین اندازه که عموی و باقرزاده از زندان برای شاه نامه نوشتند و تقاضای عفو کرده‌اند - اینها کاغذهاشان همه هست و شما لابد دیده‌اید - علامت اینست که آنها هم آنطور که معروف شده آدم‌های چندان با ایمانی نبوده‌اند . بعلاوه عموی عضو سازمان افسری بوده و من به شما گفتم که آن افسران را عوض اینکه تعلیمات بدهند کارشان همین بوده که (خبرچینی کنند) . چیزی بیشتر از این از عموی در نمی‌آید غیر از اینکه فقط بیست و پنج سال زندان بوده‌اند . اینهم یک سرمایه‌ای بوده که کیانوری خواسته است از آن بِنفع خودش استفاده یا سوء استفاده بکند و کرد . ولی وقتی با روعملاً به یک جایی رسید که دید او وضع اینطوری است خوب ، یک دفعه سقوط کرده . در این حالت برای این آدم یک حالت شوک پیدا شده و بخودش گفته : دهه ! ما را بگو که تا اینجا هم آمده ایم ! ولی این راه من نمیتوانم صد درصد قبول کنم که بگویم او نمیدانسته که چنین جریاناتی هست برای اینکه کیانوری خیلی زیاد دلی لی به لالای او می‌گذاشت ، او را به مسکو برد و دخترش را برد آنجا که درس بخواند . نمیشود بگوئیم که از این اوضاع اطلاع نداشته است . بهمین دلیل باز هم عقیده‌ام این است که در مورد او هم مسئله بی ایمانی است . او هم فکر کرده که خوب بهترین راه همین است . چون او با منتظری و بقیه در زندان بوده دیده که خوب ، بهتر است از این راه برود . منتظری و بقیه هم او را بهمین دلیل در این نمایشها کارگردان کرده‌اند . در اعترافات تلویزیونی در حقیقت مثل این بود که او عامل زندان است ، می گفت : حالا شما بگوئید ! یا در یک جا که کیانوری در تلویزیون راجع به من صحبت کرده و گفته است که ما با فلانی اختلاف نظر داشتیم - عموی به او می‌گوید یعنی می‌گوئید خارجی‌ها در این قضیه هیچ دخالتی نداشته‌اند و او می‌گوید آن که البته بوده

مسئله گروه‌بندی های درون حزبی

سوال : یک مسئله هست که به تمام دوره زندگی حزب مربوط میشود

و آن مسئله، گروه‌بندی‌های درون‌حزبی است. آیا این گروه‌بندی‌ها پایه، ایدئولوژیک داشته یا صرفاً "بر اساس فراقسیون‌بندی و بخاطر کسب قدرت بوجود آمده، در هر صورت ریشه‌های این باندبازی و کیفیت آن چطور بوده و در طول زمان چه مسیری را طی کرده است؟

جواب: باید بگوییم بطور کلی در داخل هر سازمانی وقتی اختلاف نظر پیدا می‌شود نمی‌تواند اصلاً "جنبه" ایدئولوژیک نداشته باشد. البته ممکن است در ظاهر امر طوری درسیا پیدا کند که جنبه شخصی دارد و در حزب ما هم جنبه شخصی آن خیلی زیادتر از جنبه ایدئولوژیک بوده است. ولی من بطور کلی عقیده‌ام بر اینست که از اول دو نوع فکر، اگر بخواهیم اینطور حساب بکنیم، در داخل حزب وجود داشته: یکی گروهی بودند که معتقد بودند که حزب باید قائم‌بالذات باشد و خودش کار را در دست داشته باشد. ما وقتی حزب را تشکیل دادیم، در واقع فکر ما این بود که حزب توده یک سازمان مستقلی است و هیچ ارتباطی هم با هیچ‌کس ندارد. هر کس که گفته ما اول رفتیم اجازه گرفتیم و آنها آمده‌اند تشکیل حزب داده‌اند دروغ گفته است. اصلاً اینطور نیست و من می‌توانم با دلایل جدی ثابت بکنم که چنین چیزی نبوده است.

ما وقتی خواستیم حزب را تشکیل بدهیم برای ما مطلب اینطوری مطرح بود که تمام شخصیت‌های انقلابی ایرانی را، حتی اگر بشود سازمان‌هایی را که در ایران وجود داشتند در داخل یک سازمان جمع بکنیم، و حتی المقدور در این راه کوشیدیم. یک جنبه سازمانی ناچار بخودی خود نمی‌توانست یک سازمان کمونیستی باشد. بهمین دلیل هم در اول تشکیل حزب و در هیئت مؤسسان آن مثلاً "عبدالقدیر آزاد (۱)، پیشه‌وری، ابوالقاسم موسوی تبریزی (۲)،

- ۱- عبدالقدیر آزاد در زمان رضا شاه مدتی زندانی سیاسی بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ حزبی بنام "استقلال" تشکیل داد و مدت‌ها روزنامه‌های بنام "آزاد" منتشر می‌کرد.
- ۲- در مورد موسوی تبریزی پائین‌تر توضیحاتی داده شده است.

محمدیزدی برادر دکتريزدي، اسما عيل اميرخيزي برادر اميرخيزي و عباس اسکندري (۱) حضور داشتند، بعد سليمان ميرزا را هم رفتيم آورديم که بيايد (رهبر) بشود. اين اشخاص هيچکدام کمونيست نبودند. براي ما مسئله اينطور مطرح بود که با اين اشخاص يک حزب تشکيل بدهيم و بهمين دليل هم اسمش را حزب توده گذاشتيم که حزبي باشد دموکرات، يعني يک حزب دموکراتيک، طرفدار مردم، طرفدار خلق و بتواند آنها را نمايندگي بکند. حقيقت اينست که اول هم اصلاً "هيچ صحبتي از مارکسيسم، لنينيسم و اين صحبت ها نبود. فقط در داخل حزب يک فراکسيون چپ روانه وجود آمده بود که اينها البته بعداً آمدند، و در تاسيس حزب هم اصلاً شرکت نداشتند. ليديراينها اردشير، آرداش آوانسيان، بود. او آمده بود و مدعي بود که حزب توده چيست، بايد حزب کمونيست تشکيل بدهيم، و از اين قبيل حرفها. البته او با من در اين مورد خيلي صحبت کرد و چند نفری را هم دور خودش براي اين منظور جمع کرده بود. بعد يک وقت آمد و گفت خيلي خوب، حزب توده را قبول داريم اما بياييد در داخل آن يک فراکسيون کمونيستي تشکيل بدهيم، من گفتم مخالفاً براي اينکه ما خواهيم يک جرياني را با اين مشخصات درست بکنيم، اين فراکسيوني که ما در داخل حزب درست بکنيم دير يا زود شناخته ميشود و اين نقض غرض است. شما چه ميخواهيد؟ رهبري اين جريان که درست ماست، هر چه بخواهيم عمل ميکنيم، چه لزومي دارد ما بيايم يک فراکسيوني در داخل آن درست کنيم که ديگران را برانيم، ولي او گوش نداد و رفت و يک جرياني را راه انداخت. خامه‌اي در اين مورد مقداري حرف زده. منتها خواهسته که چهره، خيلي خوبي از اردشير نشان بدهد در حالیکه اينطور نيست. آرداش بطور کلي آدم جاه طلبی بود و ضمناً خودش را هم استالين ايران ميگفت و واقعاً هم اينطور خيال ميکرد و دائماً "چپ روی ميکرد. درکنگره اول حزب دائماً "انقلابيگري ميکرد، البته انقلابيگري کاذب و بدون اينکه کسی هم انتخابش کند خودش رفته بود آن بالا نشسته بود و رئيس کنگره شده بود. ما آنوقت هم وکیل مجلس بوديم. من

۱- در مورد عباس اسکندري پائين تر توضيحاتي داده شده است.

گفتم ببخشید رفقا، اولین دفعه است که کنگره حزب توده، ایران تشکیل شده، اینکه خوب نیست، بعدها میگویند رئیس این کنگره یک ارمنی بوده، آخر این کار در ایران جور در نمیآید، خوبست رفقا لااقل یک خورده دموکراسی داخل حزب را رعایت کنند و یک انتخابی بکنند، بالاخره قرار شد هیئت رئیسه کنگره سه نفر باشند و دکتر بهرامی و الموتی (۱) وارد شیراز با هم معین کردند.

در این جلسه یکی دو نفر از رفقای ما زندرانی بلند شدند و گفتند آقا این قادیکلای ها (۲) پدر ما را درآوردند، ما را اذیت میکنند، چاقو میزنند، هفت تیر میکشند، میکشند، حزب هم که گفته (فقط دفاع کنید). ما گفته بودیم که رفقا وارد این قبیل زدوخوردها نشوند و چون اینها خودشان هم آدمهایی بودند که برای چاقو کشیدن و هفت تیربندی مستعد بودند ما گفته بودیم این کارها کار ما نیست و شما فقط در صورت حمله آنها باید از خودتان دفاع کنید، جلوگیری بکنید و به مقامات دولتی شکایت بکنید. اینها گفتند آقا، اینطوری نمیشود. پریروز آمدند و فلان رفیق ما را چاقو زدند و یکی دیگر را فلان کار کردند. ما چکار بکنیم؟ اردشیر از آن بالا گفت من پیشنهاد میکنم که رفیق اسکندری و رفیق کشا و رزم تقا" پیش نخست وزیر بروند. در آنوقت صدرا الاشراف نخست وزیر بود. پیش او بروند و با او صحبت بکنند و این مطالب را به او گوشزد بکنند. او البته این حرفها را مطابق خطی که در کمیته مرکزی اتخاذ کرده بودیم گفت. من گفتم من مخالفم. همه از مخالفت من با این پیشنهاد تعجب کردند. گفت چطور شما مخالفید؟ گفتم میایم پشت تریبون توضیح میدهم. البته باید اعتراف کنم که بنده در اینجا یک خورده شاراتانی کردم. آمدم پشت تریبون گفتم رفقا، میدانید چیست

۱- نورالدین الموتی در سال ۱۳۲۵ دبیر اول حزب بود و پس از واقعه آذر ۱۳۲۵ از حزب کناره گرفت. او از قضات معروف بود و در سال های ۴۰ - ۴۱ در دولت دکتر امینی به وزارت دادگستری رسید که دست به تصفیه ها و محاکمات پرسروصدایی زد.

۲- ایلی درما زندران که همیشه با حزب توده درگیر بود.

بنظر من دوران مذاکره با نخست وزیر و اینطور حرفها سپری شده. اردشیر و دیگران همه تعجب کرده بودند. گفتند آقا، پس چه، چه باید کرد؟ اردشیر گفت پس عقیده شما چیست؟ گفتم انقلاب آقا، انقلاب! غیر از انقلاب اصلاً راهی وجود ندارد. آقا هورا کشیدند، وسط کنگره بلند شدند و برای مادست زدند. بعد هم من گفتم آقا، اینجوری نمیشود. آنها که میزنند ما هم باید بزنیم. همه با او ایستادند. OVATION (شور و شفع عمومی) خیلی زیاد از ما استقبال کردند و اردشیر کلی توبل شد. بعد از این استقبال، گفتم رفقا، این چیزهایی که من گفتم بیخود است، شوخی کردم. بعد رویم را به اردشیر کردم و گفتم ولی من خواستم نشان بدهم که بعضی از رفقا که دائماً کلمه انقلاب توی دهانشان است خیال میکنند انقلاب عبارت از اینست که دائماً انقلاب و کلمات انقلابی بگویند. بعلاوه من خواستم نشان بدهم که جلب اشخاص با لفاظی انقلابی کار آسانی است و آسان تر از آن چیز است که گفته میشود من خواستم اینرا در اینجا نشان بدهم. خوب، دیدید، همه تان کف زدید ولی این غلط است. اردشیر دیوانه شده بود و گفت آقا اینکه نشد، این چه جور سیستمی است. یادم میاید که گفتم خوب، این سیستم پارلمان تاریم است. بهر جهت ما این کار را کردیم. ما آن موقع در پارلمان بودیم و درست هم بود، و من این کار را در آنجا کردم، خواستم موضوع را بدلیل خلف ثابت کنم. چه داشتم میگفتم؟ صحبت تاسیس حزب و اوائل حزب بود. بعد البته در نتیجه همین چپ روی های یواش یواش این اشخاص را که ما آورده بودیم یکی بعد از دیگری رفتند. مثلاً ابوالقاسم موسوی که حتی از چپ میزد، موسوی با من خیلی دوست بود و در زندان با هم بودیم. او جزو پنجاه و سه نفر نبود، او جزو سه نفری بود که میخواستند رضا شاه را دستگیر کنند و با همان سه نفر، خودشان اعلام جمهوری بکنند. یکی از اینها هم دکتر مسنن بود. اینها گفته بودند سر راه شمیران یک طناب میکشیم، اتومبیل رضا شاه مجبور است بایستد بعد با هفت تیر تهدیدش میکنیم و میگیریمش. از این حرفهای بچه گانه. بعد هم یکی از خودشان رفته بود و به پلیس خبر داده بود.

بعد رفتند و توی جلسه هر سه را گرفته بودند. این موسوی آدم خیلی خوب و ساده و درعین حال آدم خیلی با ایمان ولی آنارشویست بود. (بعد از کناره گیری او) من به منزلش رفتم و گفتم رفیق موسوی، آخر شما چرا از حزب کنار رفتی؟ با همان لهجه ترکیش گفت رفیق ایرج، من خیال کردم این حزب را که تشکیل داده ایم تفنگ دست میگیریم و مشغول میشویم. حالا میبینیم شما صحبت نظامنامه و مرامنامه و این حرفها را دارید میکنید. من حوصله این کارها را ندارم. هر وقت تفنگ دست گرفتید بیا شید مرا خبر کنید من میایم والا نمیایم. این یک فرمایش ویکی از اینها بود ولی آدم خیلی خوبی بود. بعدها که من اتفاقاً وزیر پیشه و هنر شده بودم یک روز دیدم پیش خدمت آمد و گفت یک آقای به اسم موسوی میخواهد شما را ببیند. گفتم بپرس ببین آقای ابوالقاسم موسوی است. گفت آری، گفتم خوب، بگو بفرمائید. آمد، پنج شش دقیقه نشست. گفتم آقای موسوی، چطور شده خدمت شما رسیدیم. گفت راستش ما داریم صابون میفروشیم. میخواستم حالا که شما وزیر پیشه و هنر هستید یک توصیه ای بکنید که این صابون های ما را بخرند. ما هم خیلی به او احترام کردیم. مدیر کل تجارت را صدا کردم و گفتم آقا، این آقای موسوی از دوستان ما هستند و از این حرفها. این از این عبدالقدیر آزاد هم فوری رفت، امیر خیزی هم رفت، پیشه وری هم در نتیجه آمدن اردشیر جا خالی کرد. پیشه وری جزو هیئت مؤسسان بود. حتی اساسنامه حزب را او نوشته، یعنی او و من در یک کمیسیون با یکدیگر نوشتیم. خامه ای که اسم او را جزو مؤسسان ننوشته اطلاع ندارد. او اصلاً خودش در جریان نبوده، همه اش دروغ نوشته، اصلاً کشکی نوشته. ایشان یک جوری نوشته، مثل اینکه خودش جزو رهبری حزب توده بوده، او اصلاً هیچی نبوده. بعد محمد یزدی گفت آقا، این حرفها چیست و او هم رفت. عبدالقدیر آزاد از این جهت رفت که ما بحث میکردیم که ما باید با فاشیسم مبارزه کنیم آنوقت قوای هیتلر داشت جلومیا مدو هنوز قبیل از استالینگرا دیود. او میگفت نه آقا، در این اساسنامه اصلاً اسم فاشیسم را نیاوریم و علیه فاشیسم چیزی ننویسیم. در واقع دلش نمیخواست برای اینکه آنوقت طرفدار آلمان بود، ما اصرار کردیم و گفتیم که نمی

شود. جنگ به این بزرگی هست و ما باید بدانیم چکار داریم می‌کنیم و از این قبیل حرفها. او گفت من موافق نیستم و بر سر این قضیه رفت. بعد وکیل مجلس شد و یادتان هست که اصلاً خیلی راست رو بود. عباس اسکندری را هم که بعداً "از حزب اخراج کردند. روزنامه‌ها سیاست را (که ارکان حزب بود) او به حزب داد. روزنامه مال او بود و ما روزنامه را گرفته بودیم چون به ما امتیاز میدادند. روزنامه را از او گرفتیم ولی خوب رفقا با او موافق نبودند و خوب بعد از مدتی بالاخره از حزب اخراج شد، یعنی گفتند بهتر است عضو حزب نباشد. خامه‌ای این را در کتابش نوشته است. او هم بعدها رفت و رئیس شرکت بیمه شد. خلاصه اینها یکی بعد از دیگری رفتند، آنوقت از طرف دیگر زمینه برای اردشیر و اشخاصی که با او همراه بودند و دور او بر خودش جمع کرده بود (مهاشد). اینها در داخل حزب دائماً تبلیغات وسیعی میکردند. من خوب یاد می‌آید و آنرا که کلوب حزب را تشکیل داده بودیم مثل مسجد شده بود بطوریکه ما مجبور شده بودیم یکی از اطاقها را یکدانه حصر بیندازیم. ظهر که میشد کارگرهایی که تازه عضو حزب شده بودند در حوض جمع میشدند می‌آمدند و می‌گرفتند و میرفتند در آن اطاق نماز میخواندند و ما مجبور شده بودیم برای آنها حصر بیندازیم که آنها بروند نماز بخوانند. بله، اولش اینطوری بود. باین دلیل ما البته یواش یواش تبلیغات میکردیم و نه بصورت چپ روانه‌ای که آنها میکردند. نتیجه این شد که حزب جریان دیگری به خود گرفت.

این را میخواهم بگویم که اردشیر و اطرافیانش برای اینکه حرف خودشان را پیش ببرند (با کا میخس همدست شدند). کا میخس در اواصل کار در ایران نبود و یکسال بعد از شوروی مراجعت کرد. او میدید که کارش خراب است و میدانست که در داخل حزب همین جوری قبولش نمیکند. این بود که با اردشیر و بقیه روی هم ریخت و وعده‌ای را مثل کیا نوری و قاسمی و حتی نوشین و طبری، اینها را بعنوان اصلاحات جمع کردند و مبارزه با اپورتونیزم هدفشان بود، البته در خارج حزب. کا میخس هنوز عضو حزب نبود، خامه‌ای هم این را نوشته. وقتی پیشنها دعوتیت کا میخس را کردند من در کمیته مرکزی مخالفت کردم. گفتم آقا، این آدم در حدود بیست و پنج

سی نفر آدم را لوداده و دکترا را نی در دادگاه راجع به او آن حرف را زده که همه شنیده اند و میدانند. گفتم آقا، حالا که این آمده نمیشود ما همین جوری قبولش کنیم، او را محاکمه کنید، ببینید اگر دلایلش بنظرتان قابل قبول آمد خوب، بعد میشود یک فکری کرد اما اینطوری نمیشود او را آورد. خوب یا دم است، دکتری هم مخالف بود. او هم نظرش با من یکی بود، رادمش هم موافق بود چون همه اینها در زندان بودند و پرونده را دیده بودند ولی همین اردشیر و روستا هم نمیدانم از کجا به آنها اشاراتی شده بود که آمدند و گفتند آقا کمینترن عقیده اش اینست که او را بپذیریم. آمدند با من هم صحبت کردند. گفتم آقا، کمینترن هر چه میخواهد بگوید من قبول ندارم. من خودم در زندان بوده ام، پرونده او را خوانده ام، آخر این آدم اینجوری است، شما چی میگوید میگوید کمینترن گفته، بیخود گفته، گفتند آخر رفته در کمینترن ثابت کرده. گفتم چه چیز را به کمینترن ثابت کرده، من خودم آنجا بوده ام، یکی خود مرا گیر داده، ثابت کرده که چی؟ که مرا گیر نداده؟ این حرفها چیست؟ من زیر بار نرفتم ولی خوب، آنها پیشنهادشان را آوردند آنجا و ترتیبی دادند که عضویتش در کمیته مرکزی با اکثریت تصویب شد. باین ترتیب که بخش آمد و بعد هم به کنگره اول آمد و اینها هم جزء من تبعش شدند. خامهای هم اینها را منتها بصورت تحریف شده گفته است. تمام آنها که ضعیف بودند همه را که بخش جمع کرده بود، همین خامهای هم (جزوات تبع او بود) چون بعد از که بخش کسی که بیش از همه اشخاص را لوداده همین خامهای است. حالا خودش را طوری نشان میدهد مثل اینکه خودایشان کاملاً منزله بوده است. این مطلب را در جلد اول نوشته است. او خودش عده زیادی از این جوانها و دانشجویان را همین خامهای لوداده است. همین طبری و جهانشاهلو و بعضی دیگر را او لوداده، این را همه میدانند ولی خوب، در جلد اول کتابش طوری دیگر نوشته و بعد برای اینکه مطلب را لوث بکند نوشته که همه در تحقیقات ضعف بخرج داده اند، در صورتیکه لا اقل در ادعای نامه دادستان که خودش هم آنرا چاپ کرده، مثلاً "در مورد من نوشته که هر چند فلانی در تحقیقات منکر این مطلب است ولی نظریه اظهارات

فلانکس و فلانکس فلان طور است . اینکه انکار کرده ایم علامت ضعف
 بنده است . خوبست که اصل ادعای ما را چاپ کرده است . تقصیر عمده
 کا میبخش بخصوص عبارت از این بود که دکتر ارانی را متهم کرده
 بود . او خودش همه را الوداده بود و بعد طوری عمل کرده بود که همه
 خیال میکردند که دکتر ارانی این افراد را الوداده است و این مسئله
 در زندان در دکتر ارانی تاثیر روحی خیلی شدیدی کرد .
 در مورد این خط هائی که پیدا شده بود داشتم میگفتم . خلاصه اینها
 عده ای از ناراضی ها و اشخاص وازده ای مثل کا میبخش و همیـــــــــــــــن
 خامه ای و اشخاص ضعیف دیگر را دور خودشان جمع کردند و اشخاصی از
 قبیل قاسمی و کیانوری را هم آوردند . کیانوری قوم و خویش
 کا میبخش بود (۱) . نوشین هم در این جریان شرکت داشت ولی
 نوشین بیشتر از روی این عقیده که یک حزب باید منزه باشد و حتما
 با یدیک حزب کمونیست داشته باشیم ، و با اصطلاح براثر پوریتانسم
 با آنها بود . ما خیلی با او صحبت کردیم . طبری را هم برای اینکه
 او هم آدم ضعیفی بود آوردند و در جمع خودشان ، ولی بعدها
 همه شان از ناراضی بودند . از تمام اینها که کتاب نوشته اند ،
 از قبیل ملکی و دیگران ، هیچکدام را نمی بینید از طبری تعریف
 کرده باشند ، علتش هم ضعف او بود . بهر جهت این وضعیت اینها
 بود .

سوال : یعنی جریان اصلاح طلبان بطور کلی از آدم های ضعیف
 تشکیل میشد؟

جواب : نه ، این دو جریان است ولی آنرا در مجرای دیگران نداشتند ،
 اولش اردشیر عقیده داشت که با یدیک حزب کمونیست تشکیل بشود و
 یک عده ای روی این زمینه اعتقاد داشتند ، از جمله نوشین و بعضی
 دیگر دنبال او بودند . می بینید که خامه ای از اردشیر چقدر تعریف
 کرده برای اینکه او اینها را دنبال خودش میکشاند که با یدیک حزب
 کمونیست درست کرد . اما کا میبخش و دارودسته اش این اختلاف عقیده
 را گرفته بودند برای اینکه عده دیگری را هم به جمع خودشان اضافه
 بکنند و یک گروهی برای خودشان تشکیل بدهند این جریان را وسیله

۱- کیانوری برادر زن کا میبخش است .

قراردادند. در واقع اردشیر در این جریان به عامل کا مبخشش تبدیل شد و تحت الشعاع او قرار گرفت. این گروه کا مبخش است. من در ضمن صحبت هایم گفتم که در حزب از اول از نظر سیاسی دو گروه وجود داشت: یکی گروهی که معتقد بود حزب باید مستقل باشد و سیاست دموکراتیکی داشته باشد. وعده دیگر که اسمش را گذاشته ام گروه وابسته به وابستگی معتقد بودند و از همان اول شروع کردند به اینکه باید ببینیم کمترین چه میگوید، شوری چه میگوید و این گروه دوم همین ها بودند. باین ترتیب دو گروه وجود داشت. اما اینکه میگویم "گروه ما"، در واقع ما چنین گروه منظمی که بنشینیم و تصمیم بگیریم و صحبت بکنیم نداشتیم. (در این طرف) رادمنش بود، من بودم، دکتر یزدی بود، نورالدین الموتی بود که دو ضربه میزد، هم با آنها بود و هم از این طرف با ما. دکتر بهرامی با اینکه با کا مبخش موافق نبود ولی قاپ او را هم دزدیده بودند و نمیدانم چطور شده بود که او هم به آنها چشمکی میزد. بطور کلی در حزب آن عده از اشخاصی که جزو گروه کا مبخش نشدند، اگر چه ما بطور منظم آنها را جمع نکرده بودیم و ارگانیزه نبودند، طرفدار ما بودند. خود خا مه ای هم نوشته و اعتراف کرده که قبلاً "تصمیم گرفته بودند رادمنش، من و بقیه را از کمیته مرکزی کنار بگذارند ولی موفق نشدند چون در آنجاری نیاموردند، حتی خلیل ملکی را می خواستند بیاورند. کا مبخش او را خر کرده بود که همه کاره حزب و لیدر حزب میشود. در این کنگره خلیل ملکی (به عضویت کمیته مرکزی) انتخاب نشد و برای کمیسیون تفتیش انتخاب شد (۱). تنها کاری که آنها توانستند بکنند این بود که نگذاشتند روستا انتخاب بشود و او دکتر یزدی به کمیسیون تفتیش رفتند. اما آنچه در این جریان مقصود اصلی بود این بود که کا مبخش به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد، چونکه دسته با اصطلاح قزوینی ها را به اضافه

۱- تا آذر ۱۳۲۵ که هیئت اجرائیه موقت روی کار آمد در حزب توده، ابران دو ارگان مرکزی وجود داشت که یکی کمیته مرکزی و دیگری کمیسیون تفتیش بود که اولی نقش اجرائی و دومی وظیفه نظارت داشت.

روشنفکرهایی که همراهش آورده بود با خودش همراه داشت . یک
عده ای (از همشهری های کا میبخش بودند) که به دسته قزوینی ها
معروف بودند . اینها میخواستند کیا نوری وقاسمی را هم بیاورند
که موفق نشدند .

روستا البته در مخالفت با اردشیر و کا میبخش با ما بود ولی او خودش
جریان خاص دیگری بود و غیر از ارتباطات (کا میبخش و اردشیر)
خودش ارتباط دیگری داشت . در طرف دیگر هم (برعکس اشخاصی
بودند) مثل خلیل ملکی (که طرفدار وابستگی نبودند) . یک عده ای
از آنها را در واقع بعنوان اصلاح طلبی و بعنوان کمونیسم خواهی
به دنبال خودشان کشیده بودند نه اینکه آنها هم وابستگی را قبول
داشته باشند . ولی من اینکه میگویم گروه وابسته بدلیل وجود
کسی بود که در راهش قرار گرفته بود و او تمام این جریان را می
چرخاند و آنها هم کا میبخش بود .

نامه به کمیته مرکزی

حزب کمونیست شوروی

اکتبر ۱۹۸۱

(مهر ۱۳۶۰)

رفقای عزیز!

فکرمیکنم با ارسال این نامه برای شما وظیفه کمونیستی خود را انجام داده باشم. انگیزه من در ارسال نامه حاضر برای شما تنها وجدان کمونیستی، وجدان کمونیستی مبارز پیری است که بیش از ۵۳ سال عمر خود را در راه مبارزه جهت پیروزی اندیشه های فنا - ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم و پیروزی انقلاب پرولتری در ایران صرف کرده است.

بطوریکه میدانید از زمان بازگشتم به ایران، یعنی از حدود دو سال پیش، با وجود مخالفتم با خط مشی سیاسی ای که بوسیله رهبری حزب توده اعمال میشود "تبعید سیاسی" خود را در سکوت تحمل کرده ام باین امید که فشار حوادث رهبری حزب توده را به تصحیح خط مشی خود وادار سازد، خط مشی ای که رهبری از آغاز ورود خود به ایران بر مبنای تحلیلی غیر واقعگرایانه در پیش گرفته و در نتیجه از لحاظ تئوریک از نظر من نادرست است، و انگهی امیدوار بودم که سرانجام گردهمایی کمیته مرکزی حزب به من فرصت خواهد داد تا نظر خود را برای بررسی، در برابر سازمان رهبری حزبمان عرضه کنم، لیکن گردهمایی خودسرانه مارس ۱۹۸۱، یعنی "پلنوم" کمیته مرکزی حزب توده ایران، که بدون اطلاع و در غیاب چهل درصد اعضا (از جمله امضاء کنندگان این نامه که منتخب کنگره دوم حزب است) و همچنین ادامه مستمر همان خط مشی سیاسی به وسیله رهبری جدید این امید را از من سلب کرد و مرا بر آن داشت که استنتاجات خود را در معرض قضاوت شما قرار دهم. نقطه عزیمت استنباط من تامل در واقعیات زیر است:

۱- انقلاب فوریه ۱۹۲۹ ایران، که اکثریت مطلق خلق ایران در آن

شرکت داشته است ، هم از لحاظ جوهرتوده‌ای آن وهم از جهت ترکیب طبقاتیش دارای خصلت عمیقاً "فدامپریالیستی ودموکراتیک" بوده است .

۲- پیروزی انقلاب برسلطنت طرفدارامپریالیسم ومستبدشاه به رهبری طبقه کارگروحزب آن حاصل نشده بلکه گروهی مذهبی تحت رهبری خمینی آنرا هدایت کرده است .

۳- هسته رهبری "گروه خمینی" اگرچه نا همگن وزیرپوش اسلام پنهان است ، ولی بطورعمده خواست‌های مشترک توده ، وسیع روستائیان وبخش ملی بورژوازی متوسط تجاری (بازاریان) را عرضه میدارد .

۴- همین خصلت دوگانه (بورژوازی - روستائی) "گروه خمینی" (که درضمن با خاستگاه‌های اجتماعی - تاریخی مذهب و جلب پیروان این مذهب از میان کسبه و روستائیان تطبیق میکنند) مهر و نشان خود را برانقلاب فدامپریالیستی ودموکراتیک مجموعه خلق ایران برجا گذاشته است .

۵- تشدید مبارزات طبقاتی و بحران سیاسی رژیم شاه ، درسیاسی شدن روحانیان شیعه اشرف‌راوانی داشته است . روی آوردن روحانیت به سیاست بنوبه خود توده‌های مردم را (بعزت فقدان وسیله بهتر) به طرف روحانیان سوق داده است .

۶- این شرایط سیاسی خاص که از ضعف نقش حزب طبقه کارگر و سایر سازمان‌های دموکراتیک مترقی ناشی شد ، نه تنها رهبری بلامنازع خمینی را تأمین کرد بلکه درعین حال به پیدایش این تصویرنا درست کمک کرد که طبیعت انقلاب را با شکل روحانی رهبری آن ، جوهر ملی - دموکراتیک جنبش را با عوارض تصادفی آن ، و بالاخره محتوای انقلاب را با شکل تحقق آن یکی بدانند .

۷- با اختفا و سرپوش گذاشتن بردلائیل عینی ، که بنا بر فرمول بندی مشهور آنتی دورینگ ، مذهب را یکی از اشکال محرکه واقعی انقلاب جلوه میدهند ، دست روحانیت شیعه باز شد و روحانیان توانستند ادعا کنند که جنبش عظیم خلق محصول اسلام و یک گروه روحانی خاص بوده است .

۸- با استفاده از چنین وضعی بود که خمینی و اطرافیانش به جای

تشکیل یک دولت موقت، که نمایندهٔ مجموع نیروهای تسویه‌ای باشد، دولت موقت و شورای انقلاب را (منحصراً) مرکب از اطرافیان خمینی) تشکیل دادند و پس از آن توانستند با حذف نمایندگان سایر نیروهای انقلابی و اختصاص مقامات اساسی فرماندهی دولتی به روحانیت شیعه، در راه استقرار حکومت الهی بسرعت گام بردارند. ۹- این جریان، که با بیانات خمینی در مه ۱۹۷۹ که طی آن اعلام کرد "اسلام از روحانیت جدا نیست" آغاز شد و به تکامل خود تا مرحلهٔ نهایی ادامه داد، مراحل اساسی این روند از این قرار است:

ایجاد مجلس خبرگان، یعنی اجتماع طلاب علوم دینی به جای مجلس مؤسسان خلقی، برای تدوین طرح جدید قانون اساسی مبتنی بر اصل حقوق الهی. به موجب این اصل، حاکمیت که بر نظریهٔ "ولایت فقیه" مبتنی است بجای اینکه از مردم ناشی شود منحصراً از الله نشأت میگیرد. این حاکمیت تابع تصمیمات و راهنمایی‌های نافذ فقیه متعاللهی است که نایب‌الآخرین امام شیعه (مهدی) است و از اختیارات او برخوردار است و همان فرماندهی فسردهی و شخصی را، نه فقط به مثابهٔ رهبر روحانی بلکه بعنوان عالیترین مقام دولت، اعمال میکند. سپس ایجاد مجلسی موسوم به مجلس شورای اسلامی (بجای مجلس شورای ملی)، که به موجب قانون انتخابات مخصوصی اکثریت قاطع کرسی‌های آن در اختیار ملامهای قشری (اصولی) شیعه قرار میگیرد، و بالاخره ایجاد شورای مخصوصی بنام شورای نگهبان قانون اساسی، که منحصراً از روحانیون تشکیل میشود و از حق وتوی قوانین مصوبه برخوردار است.

۱۰- دارودستهٔ خمینی، با موکول ساختن اجرای کلیهٔ آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک به پیش شرط تطابق آنها با موازین اسلامی و جایگزین کردن مفهوم ملت با "امت اسلامی" یعنی خلق مسلمان، با تبلیغ جهان وطنی اسلامی، که هیچ ارتباطی با احساسات ملی ایرانیان ندارد، و با جهل محض نسبت به تحولات اجتماعی و اقتصادی جامعهٔ ایرانی طی قرون گذشته به قصد بازگرداندن اوضاع و احوال اجتماعی صدر اسلام، و بالاخره با استقرار قدرت پدربسالار استبدادی مذهبی پایه‌های اجتماعی و سیاسی انقلاب ۱۹۷۹ ایران را تا حدود بسیار زیادی از بین بردند و

عملاً امکانات رشد مومکراتیک و ترقیخواهانها را سدا کردند.

۱۱- مسابقه در راه استقرار قطعی حکومت الهی همراه با برانگیختن تعصب مذهبی طبیعتاً نفوذ جناح قشری (اصولی) روحانیان دستگاه دولتی پزبان گروه میانه رو پیروان خمینی تقویت میکند. مبارزه بی امانی که برای رسیدن به قدرت میان این دو گروه پیرو خمینی در گرفته است روز بروز خشن تر میشود. از طرف دیگر گسترش نفوذ قشریون، میدان عمل قانونی سازمان های پیشرو و مومکرات را به نحو قابل ملاحظه ای سدا کرده است. این محدودیت نه تنها به حزب توده (مدافع بی قید و شرط رژیم خمینی) بلکه به تمام سازمان های پیشرو دیگر (حتی تشکیلات مجاهدین خلق که خود را هم اسلامی می نامند) نیز ضربه زده است. با توجه به اینکه سندیکا های کارگری به وسیله رهبری اسلامی هدایت میشوند هرگونه فعالیتی در بین کارگران بشدت محدود شده است.

۱۲- این واقعیت که خمینی و پیروانش مارکسیسم و کمونیسم را به مثابه الحاد بزرگی میدانند که میبایست علیه آن پیکار آشتی ناپذیری بر راه انداخت نه تنها یک فضای ارباب وتهاجم علیسه کمونیست ها بوجود آورده و تبلیغات شدید ضد کمونیستی و ضد شوروی را برانگیخته است بلکه موضع کاملاً منفی رهبران اسلامی را نسبت به اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی نیز اثبات میکند.

بعقیده من درست همین کمونیسم ستیزی بی وقفه است که در جریان وقایع انقلابی سال ۱۹۷۹ در روش آشتی جویانه ایالات متحده، بریتانیا و سایر قدرت های امپریالیستی نسبت به خمینی نقش بزرگی بازی کرد و سبب شد که شاه ایران را ترک کند و با زکشت خمینی و بیطرفی توأم با "حسن نیت" فرماندهان ارتش شاهنشاهی را تضمین کرد.

در چنین اوضاعی تاکتیک درست حزب، که بنا به گفته لنینیسم "میبایست زحمتکشان را طبق روح اصول درست مارکسیسم هدایت کند و بدنبال حوادث راه نیفتد" چه باید میبود؟

درست است که پیش از پیروزی انقلاب این مسئله اساسی هیچگاه از طرف دستگاه رهبری حزب توده ایران بطور جامع مورد بررسی قرار نگرفت اما از اواسط سال ۱۹۷۸، همراه با بالا گرفتن جنبش انقلابی

ایران پاره‌ای مسائل که به این مسئله ارتباط مستقیم داشت در هیئت اجرائیه به بحث گذاشته شد.

در خلال این مباحثات، در هیئت اجرائیه در مورد دو نکته^۶ مشخص به اتفاق آراء توافق شد:

۱- شرکت حزب توده در جنبش انقلابی و در اتحاد با تمامی نیروهای خلقی از جمله مذهبی‌های پیرو خمینی،

۲- فراخوانی به مبارزه مسلحانه برای سرنگونی رژیم سلطنتی.

معهدا در مورد تجزیه و تحلیل خود نهضت خمینی و چشم اندازهای دوران پس از پیروزی انقلاب نکات مورد اختلافی وجود داشت. بخشی از اعضا هیئت اجرائیه از نظر رفیق کیانوری پشتیبانی میکردند که آنرا میتوان چنین خلاصه کرد:

نهضت خمینی در اساس ضدا مپریالیستی، دموکراتیک و حتی ضد سرمایه‌داری و در نتیجه متحد طبیعی حزب ما در انقلاب مسیلمی دموکراتیک است. قدرت انقلابی که تحت رهبری خمینی بوجود آمده دارای همان خصالت‌هاست و بنا بر این میبایست بدون هیچگونه قید و شرطی مورد حمایت حزب ما قرار گیرد. بموجب این نظریه، این حمایت بناچار به اتحاد سیاسی بین حزب ما و جنبش اسلامی منجر خواهد شد و تسلط حکومت دموکراتیکی را، که دارای خصالت ضد سرمایه‌داری و مبتنی بر اتحاد تمامی نیروهای ضدا مپریالیست و دموکراتیک است، تسهیل خواهد کرد.

در برابر این نظریه، من توجه هیئت اجرائیه را به خصوصیت توهم آمیز این خط مشی جلب کردم و بویژه با تکیه بر آثار خمینی، که از ۱۷ سال پیش نوشته و انتشار یافته و همچنین اعلامیه‌های سیاسی وی بر تعارض مطلق میان عقایدی که خمینی آنها را تبلیغ میکند و مقاصد و هدف‌های انقلابی کمونیست‌ها تکیه کردم. نظریه^۷ "ولایت فقیه" اوبه یک حکومت الهی قائل است که باید منحصر^۸ تحت رهبری فقیه شیعی هدایت شود و هیچ محلی برای اتحاد با کمونیست‌ها، که بنظر او کافر و بعلاوه "عمال ابر قدرت کافروس" هستند باقی نمی‌گذارد.

با توجه به دلایل فوق، ضمن موافقت با همراه شدن با جنبش مذهبی‌ها برای سرنگونی سلطنت وابسته به امپریالیسم و مستبد شاه،

و ضمن موافقت با پشتیبانی از گرایش‌های ضد امپریالیست خمینی رفقا را از هر زیاده‌روی، بویژه در حمایت از جنبه‌های ارتجاعی و ضد دموکراتیک این جنبش، که طبیعتاً "از نظریه" اصل پیشوائی روحانیت " FUHRER PRINZIP CLERICAL " و اعتقادات واپسنگروتنگ بینانه، وی در مورد تحقق نوعی مساوات طلبی روستائی - بادیه‌نشینی صدر اسلام سرچشمه میگیرد، بر حذر داشتیم. برای این اساس من خط مشی دیگری را پیشنهاد کردم که بر اتحاد تمامی نیروهای انقلابی مبتنی بود. این خط مشی ضمن پشتیبانی از اقدامات ضد امپریالیستی خمینی راه را بر یک دموکراسی وسیع می‌گشود و از تمامی حقوق و آزادیهای دموکراتیک و مترقی، در برابر نظریه الهی پدر سالار و هدف‌های انحصارگرو و واپسنگر گروه قشری دفاع می‌کند.

پلنوم شانزدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران که در فوریه ۱۹۷۹، بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، تشکیل شد ضمن تصویب گزارشی که رفیق کیانوری بنام هیئت اجرائیه مطرح کرد کوشید به این مسئله پاسخ دهد. هرگاه خط مشی سیاسی ای را که در این گزارش مطرح شده بود بدرستی به مرحله اجرا در می‌آید، با وجود نارسائی‌ها و ابهاماتش، میتواند ما را در مسیر هدف‌های انقلابی طبقه کارگر ایران و حزب آن در دوران پس از پیروزی انقلاب ۱۹۷۹ به جلو ببرد. نکات اساسی این مصوبه را میتوان به شکل زیر خلاصه کرد:

- ۱- "اولین و مهمترین وظیفه حزب ما کوشش در این راه است که با همکاری همه جانبه با همه نیروهای راستین انقلابی خلق و در درجه اول با نیروهای که تحت رهبری آیت‌الله خمینی قرار دارند نهال جوان پیروزی بدست آمده را ریشه دار تر و بارورتر سازیم (و) این کامیابی بزرگ تاریخی را بازگشت ناپذیر کنیم" (۱)
- ۲- "وظیفه مبرم حزب ما در زمینه فعالیت سیاسی عبارتست

۱- اسناد و دیدگاه‌ها، ناشر حزب توده ایران، چاپ تهران ۱۳۶۰

از کوشش در ایجاد جبهه متحد خلق برای آنکه وعده‌های اجتماعی و اقتصادی که آیت‌الله خمینی بعنوان وظایف جمهوری اسلامی مطرح کرده بوسیله دولت‌ها عملی گردد. ما باید کوشش بکنیم تلاش‌های بورژوازی لیبرال را که می‌کوشد در درجه اول حزب توده ایران و پس از آن دیگر سازمان‌های انقلابی خلق را منفرد سازد و قشرهای وسیع زحمتکشان را بدنیال خود ببرد، با ناکامی روبرو سازیم، و این تنها از راه برقراری اتحاد محکم بانیه‌های واقعا "انقلابی جنبش امکان پذیر است" (۱)

۳- "حزب ما باید در برابر پیدایش و رشد (توطئه‌گری‌های بورژوازی لیبرال) اتحاد همه نیروهای دموکراتیک متکی به طبقات زحمتکش و اقشار متوسط هوادار پیشرفت اجتماعی را، هر اندازه ممکن است، تقویت و پشتیبانی نماید."

۴- "ما باید بکوشیم با آنکه به طبقه کارگرو سائیر زحمتکشان شهری و روستا، بویژه بانیه‌های فعال انقلابی، که تحت رهبری آیت‌الله خمینی هستند، از جمله با سازمان مجاهدین خلق و همچنین با سایر نیروهای انقلابی مانند سازمان چریک‌های فدائی خلق و گروه‌های مترقی روشنفکران و بخش دموکراتیک سرمایه‌داری ملی برپایه یک برنامه مترقی و خلقی زبان مشترک پیدا کنیم و جبهه متحدی بوجود آوریم و این جبهه را بصورت سدی در برابر تلاش‌های سسازش کارانه جناح سرمایه‌داری لیبرال ایران قرار دهیم" (۲)

۵- "باید از این امکان مساعدی نظیر و کم سابقه، برای متشکل ساختن توده‌ها در سازمان‌های دموکراتیک، که مهمترین ضامن برقراری و پایداری نظام دموکراتیک جامعه خواهند بود، بهره‌برداری کرد. طبقه کارگر قهرمان ایران همه امکانات را دارد که در سازمان‌های صنفی دموکراتیک مستقل خود متشکل شود و حق آنرا دارد که از راه سازمان‌های دموکراتیک صنفی خود در تنظیم نظام اقتصادی کشور شرکت نماید. طبقه کارگر حق دارد در اداره

۱- اسناد و دیدگاه‌ها، ناشر حزب توده ایران، چاپ تهران ۱۳۶۰،

صفحه ۹۶۳

۲- اسناد و دیدگاه‌ها، صفحه ۹۶۲

امور مؤسسات صنعتی و کشا ورزی و از آنجمله در تنظیم برنامۀ تولید و برقراری تناسب عادلانه میان سود و دستمزد شرکت عملی و فعال داشته باشد. وظیفه حزب است که طبقه کارگران را در عملی ساختن این خواستهای بحق همه جانبه پشتیبانی کند و در کنار سازماندهی صنفی آنها و کمک برساند. "..... گروه های سیاسی انحصار طلب خواهند کوشید سازمان های صنفی طبقه کارگران را زیر کنترل انحصاری خود در آورند. آنها خواهند کوشید پیش آهنگ انقلابی طبقه کارگران را از طبقه کارگران جدا سازند. این اقدامات همگی در جهت تجزیه و تقسیم و محدود ساختن آزادی سندیکائی طبقه کارگران است و ما باید بکوشیم کارگران را از نفوذ اینگونه گرایشها در صفوفشان بر حذر داریم. این ها هستند رئیس عمده خط مشی حزب که در پلنوم شانزدهم تنظیم شد. با چشم پوشی از ابهام پاره ای عبارات این تصمیمات وضع و عدم صراحت فرمولبندی مربوط به اقدامات مشخص حزب در زمینه سیاسی، بروشنی ملاحظه میگردد که آنکه بر توده وسیع کارگران، اتحاد تنگ با سایر نیروهای دموکراتیک، تشکیل جبهه وسیع خلق بر مبنای برنامه مشترک، نقطه مرکزی خط مشی مصوبه کمیته مرکزی را تشکیل میدهد. این اتحاد وسیع دموکراتیک بنا بر روحیه پلنوم، میبایست هم در راه مبارزه علیه تلاش ها و توطئه های بورژوازی لیبرال در منفرد سازی حزب توده و سایر سازمان ها و هم بمنظور شکست دادن اقدامات "انحصار گران" که مانع بسط و توسعه حقوق و آزادی های دموکراتیک هستند به کار گرفته شود. مقایسه ساده ای بین تصمیمات کمیته مرکزی و خط مشی ای که طی بیش از دو سال اخیر بوسیله رهبری حزبمان اعمال شده نشانگر شکاف ژرفی است که آنها را از یکدیگر جدا میسازد. بر اساس خط مشی ترسیمی بوسیله پلنوم شانزدهم، همکاری حزب ما با "نیروهای تحت رهبری خمینی" در چهار چوب "همکاری همه جانبه با همه نیروهای راستین انقلابی خلق" پیش بینی شده بود و به هدف های معین "تحکیم پیروزی بدست آمده و ریشه دار تر ساختن و با رورتر نمودن و بازگشت ناپذیری هر چه بیشتر آن" محدود بود اما خط مشی ای که رهبری حزب از بدو ورودش به ایران اعمال کرد نه بر همکاری با همه نیروهای انقلابی (و از جمله نیروهای تحت رهبری خمینی) بلکه بر همسوئی سیاسی